فصلنامه پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت
شماره پیاپی ۵۴– دوره دوم، شماره ۳۷– بهار ۱۳۹۴
مقاله شماره ۳ – صفحات ۴۵ تا ۹۰

عقل گرایی انتقادی و جهانی شدن گفتگویی: پیامد ها برای توانمند سازی نظام تعلیم و تربیت برای توسعه ملی [۱]

مسعود محمدی الموتی[۲]

چکیده:

هدف این مقاله بکارگیری نظریه معرفت شناختی عقل گرایی انتقادی برای توضیح پیامدهای جهانی شدن برای توانمند سازی نظام تعلیم و تربیت در راستای توسعه ملی است. بنابراین، سئوال تحقیق آنستکه چگونه تحلیل جهانی شدن از دیدگاه عقل گرایی انتقادی میتواند پیامد ها برای توانمند سازی نظام تعلیم و تربیت ملی را آشکار سازد. این مقاله جهانی شدن را از دو دیدگاه توصیفی و تجویزی مورد بررسی قرار می دهد. از این روی، علاوه بر جهانی شدن موجود، الگویی از جهانی شدن مطلوب تحت عنوان جهانی شدن گفتگویی مورد بحث قرار می گیرد. برای یافتن پاسخی برای سئوال تحقیق، مقاله استدلالات خود را در چهار بخش اصلی زیر ارایه میکند. بخش اول با الهام از نظریه معرفت شناختی عقل گرایی انتقادی به مسئله روش شناسی مطالعات جهانی شدن می پردازد. بخش دوم با کاربرد روش شناسی پیشنهادی یک تحلیل جامعه شناختی از جهانی شدن ارایه کرده که تبیینی معرفتی–نهادی از عوامل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جهانی شدن به دست میدهد. بخش سوم از عقل گرایی انتقادی برای پیشنهاد یک الگوی تجویزی جهانی شدن–– جهانی شدن گفتگویی–– استفاده می کند، که راه حلی برای برون رفت از بحرانهای جهانی شدن موجود است. جهانی شدن گفتگویی فرایندی از یادگیری اجتماعی در سطح فرا–ملی است که از تحول در نظام های معرفتی آغاز شده و به تحول نهادی در سطح جهانی ختم می شود. بخش چهارم مقاله با استفاده از تحلیلهای توصیفی و تجویزی درباره جهانی شدن به بررسی پیامدهای جهانی شدن موجود برای نظام تعلیم و تربیت در راستای توسعه ملی می پردازد. این بخش همچنین به توضیح الزامات تعامل سازنده نظام تعلیم و تربیت با جهانی شدن گفتگویی اشاره می کند.

در سالهای اخیر موضوع جهانی شدن به یکی از مهمترین حوزه های پژوهش و سیاستگذاری در علوم اجتماعی تبدیل شده است. در چارچوب این مطالعات، بررسی پیامدهای جهانی شدن برای توسعه ملی از اهمیت خاصی برخوردار است. از جمله ابعاد مهم پیامدهای جهانی شدن برای برنامه ریزی توسعه ملی تاثیری است که بر نظام تعلیم و تربیت گذارده و نقشی است که توانمند سازی نظام تعلیم و تربیت ملی می تواند در استفاده از فرصتهای جهانی شدن و مواجه با تهدیدهای آن برای دستیابی به توسعه ملی ایفا کند.

واژه‌های کلیدی: نظریه معرفت شناختی عقل گرایی انتقادی، جهانی شدن، توانمند سازی نظام تعلیم و تربیت، توسعه ملی.

---

[۱] در تهیه این مقاله از رساله دکتری اینجانب تحت عنوان **"عقل گرایی انتقادی و جامعه شناسی کلان جهانی شدن"** استفاده بعمل آمده است. این رساله در دانشکده علوم اجتماعی **دانشگاه نیو کاسل** اپان تاین انگلستان نوشته شده و در مهر ماه۱۳۹۰ دفاع گردیده است. همچنین از نتایج طرح تحقیقاتی در زمینه **بررسی انتقادی جهانی شدن معاصر و پیامد های آن برای برنامه ریزی توسعه در ایران** که برای موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه ریزی در سالهای ۱۳۹۰–۱۳۸۹ به مدیریت اینجانب انجام شده در تهیه این مقاله استفاده شده است.

[۲] **مسعود محمدی الموتی** عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی **موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه ریزی** است. آدرس پست الکترونیک: m.alamuti@imps.ac.ir

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

روش شناسی مطالعات جهانی شدن با الهام از عقل گرایی انتقادی

مطالعات جهانی شدن در دو دهه اخیر از افزایش زیادی برخوردار شده، به گونه ای که به سختی می توان یک خلاصه جامع و مانع از تحلیلهای نظری رقیب درباره پدیده جهانی شدن ارایه کرد. در اینجا، صرفاً به آن تحلیلهای نظری جهانی شدن اشاره می شود که زمینه را برای ارایه یک تحلیل جامعه شناختی از جهانی شدن فراهم آورد. رویکرد های نظری عمده به جامعه شناسی جهانی شدن در این بررسی اجمالی مورد توجه خاصی قرار می گیرند.

همانطوریکه جان آرت شولت در جمعبندی سمینار گروهی از مهمترین محققین جهانی شدن در دانشگاه وارویک انگلستان در سال ۲۰۰۴، پیرامون روش شناسی مطالعات جهانی شدن و پیامدهای آن اشاره کرد، رشته های علمی مختلف و سنت های فکری رقیب پدیده جهانی شدن را از دیدگاه های خاص خود مفهوم سازی کرده و تحلیل نموده اند. برای مثال، در دهه ۱۹۸۰، علاقه جامعه شناسی به موضوع جهانی شدن تا حدود زیادی یک عکس العمل به نظریه سیستم جهانی امانوئل والرستین به شمار می آمد که چارچوبی ماتریالیستی از علل شکل گیری ساختار های اجتماعی فرا–ملی و تغییرات اجتماعی در مقیاس جهانی ارایه کرده بود. در رشته روابط بین الملل، تحقیقات در مورد جهانی شدن در بستر یک تقابل با مکتب رئالیسم سیاسی، که همواره بر واحد دولت–ملت تاکید داشته، شکل گرفته است. در رشته اقتصاد، مسئله جهانی شدن در چارچوب تحلیل آزاد سازی تجارت و مالیه بین الملل صورتبندی شده است.[1] بنا براین، بسته به رشته ای که محققین جهانی شدن از آن به عنوان پایگاه نظری تحلیلهای خود از جهانی شدن استفاده کرده اند، سطح و عمق تبیین هایی که از جهانی شدن ارایه شده، متفاوت بوده است. این مقاله براستفاده از نظریه جامعه شناسی و کاربرد آن در مقیاس جهانی برای توضیح جهانی شدن معاصر و استفاده از جامعه شناسی انتقادی و نورماتیو برای تجویز یک الگوی جهانی شدن مطلوب تاکید دارد.

برای توضیح روش شناسی این مطالعه --که با الهام از نظریه معرفت شناختی عقل گرایی انتقادی صورتبندی شده -- ابتدا باید به این نکته اشاره کرد که چرا برای تبیین جهانی شدن به عنوان یک تغییر اجتماعی در مقیاس جهانی و برای شناخت پیامدهای آن برای توسعه ملی در ابعاد مختلف، از جمله بررسی تاثیر آن برنظام تعلیم و تربیت، نیاز به تعریف واحد تحلیل (Unit of Analysis) مطالعات جهانی شدن وجود دارد. وقتی این "واحد تحلیل" مشخص شد، میتوان از نظریه عقل گرایی انتقادی برای پاسخ این سئوال که چگونه باید با چالش شناخت این واحد تحلیل روبرو شد استفاده کرد. همانطوریکه در ادامه خواهد

[1] See: Jan Aart Scholte, "**Globalisation Studies, Past and Future: A Dialogue of Diversity**," (Warwick University: *CSGR Working Paper* No.135/04), pp.2-13.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

آمد، نظریه معرفت شناختی عقل گرایی انتقادی، که خود را در نظریه حدسی–ابطالی دانش (Conjectural Theory of Knowledge) متجلی کرده، یک روش شناسی عمومی را برای حل مسائل علمی ارایه می کند که می تواند هم برای بررسی تجربی جهان اجتماعی و هم برای نقد نورماتیو آن مورد استفاده قرار گیرد.

"واحد تحلیل" در مطالعات جهانی شدن

واحد تحلیل در نظریه جهانی شدن چیست یا چه میتواند باشد؟ در پاسخ به این سئوال، می توان گفت که واحد تحلیل *فرایند شکل گیری جهان به مثابه "یک کل" است که در حال یکپارچگی روز افزون می باشد.* همانطوریکه دیوید هلد می گوید، این واحد جهانی در حال شکل گیری را نمی توان یک جامعه جهانی هارمونیک تلقی کرد،[1] اما همانطوریکه رولند رابرتسون استدلال می کند، از دیدگاه جامعه شناختی این واحد جهانی به مثابه یک کل چیزی بیشتر از ارتباطات اقتصادی بین کشورها بوده و بر اساس یک آگاهی از جهان به عنوان مکان واحد و پذیرش قواعد جهانی برای تنظیم امور اجتماعی در سطح فرا ملی شکل گرفته است.[2] در همین راستا، مارتین شاو، به عنوان یک جامعه شناس، معتقد است که واحد تحلیل در مطالعات جهانی شدن *"روابط اجتماعی جهانی"* است. وی یک جامعه انسانی را مجموعه ای از "روابط اجتماعی" تعریف کرده و جامعه جهانی را نیز مجموعه ای از روابط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در سطح فراملی معرفی می کند.[3] از دیدگاه این مقاله، واحد تحلیل جهانی شدن معاصر یک جامعه جهانی هارمونیک نیست، بلکه یک نظم اجتماعی فرا–ملی است که بر نوعی ازآگاهی مشترک جهانی استوار بوده و منجر به پذیرش برخی قواعد مشترک جهانی برای تنظیم روابط اجتماعی افراد و جوامع در سطح فرا–ملی شده است.

از آنجاییکه این مقاله جامعه را صرفاً مجموعه ای از روابط اجتماعی ندیده و آنرا مجموعه ای از ارزشها و نهادهای اجتماعی تعریف می کند، چیزی به نام یک جامعه جهانی دارای ارزش های مشترک و نهاد های اجتماعی را واقعیتی بالفعل تلقی نمی کند. اما، این تعریف معرفتی–نهادی از جامعه و گسترش آن به سطحی فرا–ملی می تواند به یک الگوی ایده آل تایپ از جامعه جهانی منتهی شود که برای نقد کاستیهای جهانی شدن موجود کمک کند. با توجه به این نکات، در یک بر داشت جامعه شناختی از جهانی شدن، که هر دو بعد

[1] David Held, ***Global Convent: Social Demorcay Alternative to the Washington Consensus,*** (UK, Polity: 2004), p.1.
[2] Roland Robertson, ***Globalization: Social Theory and Global Culture***, (UK, Sage Publication: 1998), p.20.
[3] Martin Shaw, ***Theory of the Global State; Globality as Unfinished Revolution*** (UK, Cambridge Univeristy Press: 2000), p.27.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

توصیفی و تجویزی آنرا در نظر دارد، واحد تحلیل مطالعات جهانی شدن را میتوان چنین معرفی کرد: *از یکسو فرایند یکپارچه شدن جوامع ملی در قالب یک نظم فرا-ملی که هنوز نمیتوان آنرا یک جامعه جهانی هارمونیک به شمار آورد و از سوی دیگر فرایند یکپارچه شدن جوامع ملی در قالب یک جامعه جهانی متشکل از افراد برابر و آزاد که روابط اجتماعی خود را بر یک مجموعه از ارزشها و نهادهای اجتماعی مشترک استوار می سازند.* واحد تحلیل در اینجا اولاً مطالعه وضع موجود جهانی شدن بوده و در ثانی توضیح چگونگی تحول جامعه جهانی موجود به یم جامعه جهانی مطلوب است.

با در نظر گرفتن این واحدهای تحلیل مطالعات جهانی شدن، اکنون می توان به نحوه کاربرد نظریه معرفت شناختی عقل گرایی انتقادی برای توضیح روش شناسی جامعه شناسی جهانی شدن و پیامد های آن برای توسعه ملی-- بویژه برای نظام تعلیم و تربیت در راستای توسعه ملی-- پرداخت. نظریه های جامعه شناختی جهانی شدن بر اساس مبانی روش شناختی خاص خود پدیده جهانی شدن را در ابعاد توصیفی و تجویزی مورد تحلیل قرار داده اند. در اینجا، پس از اشاره ای کوتاه به این ارتباط، بر مبانی روش شناسی جامعه شناسی جهانی شدن با الهام از منطق عقل گرایی انتقادی متمرکز می شویم. بدین ترتیب، نه تنها تحلیل مقاله از جامعه شناسی جهانی شدن از منطق معرفت شناختی جهانی شدن متاثر می گردد، بلکه روش شناسی تحقیق در باره جهانی شدن، هم به عنوان واقعیتی موجود و هم به عنوان واقعیتی مطلوب از نظریه معرفت شناختی عقل گرایی انتقادی الهام می گیرد.

مبانی روش شناختی نظریه های جامعه شناسی جهانی شدن

نظریه های جامعه شناسی جهانی شدن دارای تنوع زیادی هستند.[1] در این مجال کوتاه، به برخی از مهمترین آنها اشاره می شود که زمینه کاربرد منطق عقل گرایی انتقادی در روش شناسی مورد بحث را فراهم می آورد. نظریه سیستم- جهانی، که توسط امانوئل والرستین ارایه شد، را می توان یک نظریه ماتریالیستی جامعه شناسی جهانی شدن قلمداد کرد. با الهام از روش شناسی مارکسی، والرستین نه تنها جهانی شدن معاصر را فرایندی از گسترش سرمایه دارای جهانی مشتمل از کشورهای مرکز و پیرامون تحلیل می کند، بلکه از جهانی شدن سرمایه داری بدلیل فاصله ای که از یک نظم جهانی سوسیالیستی دارد انتقاد

[1] نگاه کنید به: ساسکیا ساسن، ***جامعه شناسی جهانی شدن***، ترجمه مسعود کرباسیان، (تهران:نشر چشمه) ۱۳۸۹.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

می کند. در تحلیل انتقادی والرستین از فرایند جهانی شدن، رد پای مبانی روش شناختی مارکسی به وضوح وی قابل مشاهده است.[۱]

در مقابل، می توان به نظریه جامعه شناختی رولند رابرتسون در باره جهانی شدن اشاره کرد که تحلیلی وبری از جهانی شدن ارایه کرده است. از دیدگاه رابرتسون، جهانی شدن-- به مثابه فرایند تبدیل جهان به یک مکان واحد--صرفاً ناشی از خواست گروهی از افراد یاکشورهای سرمایه دار در جستجوی منفعت خود از طریق تحمیل نظام مرکز-پیرامون نبوده است. بلکه ، جهانی شدن عمدتاً ناشی از گسترش آگاهی جهانی از زندگی در نظمی فرا ملی و نیز از در هم فشردگی جهان تحت تاثیر عواملی مانند فناوری اطلاعات و ارتباطات بوده است. در این دیدگاه، به جای تاکید بر عوامل مادی و اقتصادی بر عوامل معرفتی-فرهنگی جهانی شدن تاکید شده است. همانطوریکه رابرتسون اشاره میکند، می توان رد پای روش شناسی ماکس وبر را در تحلیل فرهنگ-محور وی از جهانی شدن معاصر ملاحظه کرد.[۲]

در کنار دو دیدگاه، یعنی یکی تحلیل جامعه شناختی اقتصاد-محور و دیگری تحلیل جامعه شناختی فرهنگ-محور از جهانی شدن، می توان دیدگاه سومی را نیز در ادبیات مطالعات جهانی شدن جستجو کرد که بر تحلیل جامعه شناختی سیاست-محور از جهانی شدن تکیه دارد. مارتین شاو با انتقاد از نظریهای کلاسیک جامعه شناسی که بر آگاهی و ارزشهای مشترک در شکل گیری نظم های اجتماعی تاکید داشته، ادعا می کند که این آگاهی شهروندان از جهان به عنوان یک مکان واحد نبوده که باعث پکپارچگی جهان شده است. بلکه وقوع یک تحول سیاسی مهم در دهه های پایانی قرن بیستم، یعنی پایان جنگ سرد، بوده که گسترش روابط فرا ملی را در پی داشته است. با توجه به روش شناختی خاص خود، شاو نظریه ماتریالیستی جهانی شدن را ناکافی دانسته، چراکه به ساز و کار های اقتصادی جهانی شدن اولویت زیادی داده است.[۳] در راستای نظریه شاو، می توان نظریه جامعه شناسی آنتونی گیدنز را به عنوان نظریه ای یافت که با الهام از ترکیبی از روش شناسی های مارکسی و وبری مجموعه ای از عوامل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جهانی شدن معاصر را تبیین کرده است. از نظر گیدنز، جهانی شدن، به مثابه گسترش روابط اجتماعی در سطح جهانی، ثمره تحولات در حوزه فرهنگی مانند گسترش مدرنیته، تحولات در حوزه سیاسی مانند ضرورت تحول در نظام دولت-ملت و نهایتاً تحولات در حوزه اقتصادی مانند تمایل سرمایه داری جهانی به نفوذ در بازارهای جهانی بوده است.[۴]

---

[1] See: Immanel Wallerstein, **Globalization or the Age of Transition**? *International Sociology*, vol. 15(2) 2000.

[۲] رولند رابرتسون، ***جهانی شدن: تئوریهای اجتماعی و فرهنگ جهانی***، (تهران: نشر ثالث) ۱۳۸۵، صص ۶۰-۳۵.

[3] See: Martin Shaw, op. cit., (2000), pp.52-55

[۴] آنتونی گیدنز، ***گفتارهایی در باره جهانی شدن***، ترجمه علی اضغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب(تهران: انتشارات علم و ادب) ۱۳۷۹، صص۷-۱۵.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

در هر یک از تحلیل های جامعه شناختی فوق درباره جهانی شدن، میتوان رد پای مبانی خاص روش شناختی را ملاحظه کرد. این مقاله روش شناسی خود را برای ارایه یک تحلیل جامعه شناختی از جهانی شدن بر پایه روش شناسی و رویکردی وبری[۱] قرار می دهد و در پی تبیین نقش عوامل معرفتی–فرهنگی در ایجاد یک تحولات نهادی در سیاست و اقتصاد جهانی است. اما، در این رویکرد وبری، از نظریه معرفت شناختی عقل گرایی انتقادی برای توضیح عوامل معرفتی–فرهنگی جهانی شدن استفاده می شود. این نظریه نه تنها برای توصیف نقش عوامل–معرفتی–فرهنگی در درک اقتصاد–سیاسی جهانی شدن قابل استفاده است، بلکه برای ساختن الگویی ایده ال از جامعه جهانی و مقایسه نظم جهانی موجود با آن ایده آل تایپ نیز کاربرد مهمی دارد. بدین ترتیب، عقل گرایی انتقادی برای ساختن یک آیده آل تایپ نظم جهانی مطلوب بکار می رود که بر اساس آن میتوان از چیزی به نام جهانی شدن گفتگویی سخن گفت.

آیده ال تایپ، عقل گرایی انتقادی و روش شناسی علوم اجتماعی

برای درک بهتر روش شناسی این مقاله، که ملهم از عقل گرایی انتقادی است، اشاره ای به روش شناسی تیپ ایده آل ضروری است. از زمان ماکس وبر به بعد، تیپ های ایده آل، چه توصیفی و چه نورماتیو، دارای اهمیت خاصی برای توسعه جامعه شناسی نظری بوده اند. روش شناسی تیپ آیده آل ابزار متدولوژیک لازم را برای تبیین نظم های اجتماعی موجود و کاستیهای آنها را فراهم می آورد.[۲] در همین راستا، روش شناسی تفسیری یا تفهمی در پی استفاده از تیپهای ایده آل برای توضیح کارکرد نظامهای اجتماعی از طریق باز سازی عقلایی آنها بوده اند.[۳] عقل گرایی انتقادی می تواند روش شناسی تفسیری را بهبود بخشیده و با تاکید بر اهمیت *نقد بین الاذهانی* شرایط آزمون فرضیه های جامعه شناختی نظری را نیز معرفی کند.

یکی از چالشهای مهم روش شناسی علوم اجتماعی بطور عام و متدولوژی جامعه شناسی بطور خاص، ناشی از این مسئله بوده است که چگونه میتوان از عینیت فرضیه هایی که برای باز سازی عقلایی نظم های اجتماعی ارایه شده، اطمینان حاصل کرد. در قالب روش شناسی تیپ ایده آل می توان با توجه به عوامل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی موثر بر شکل گیری نظم اجتماعی سنخ های آرمانی ای ارایه کرد که بر اساس آنها نقش این عوامل را بطور فرضی مورد باز سازی عقلایی قرار داد. اما این باز سازی به عنوان تفسیری ذهنی نمی تواند از اعتبار یک فرضیه یا نظریه علمی برخوردار باشد، مگر آنکه مواجه با نقد بین الاذهانی چه منطقی و چه تجربی گردد.

---

[۱] نگاه کنید به: ماکس وبر، ***روش شناسی علوم اجتماعی***، ترجمه حسن چاوشیان، (تهران: نشر مرکز) ۱۳۸۲.

[2] See: J. Hedericks and C. Peter, **Ideal Type and Sociological Theory**, *Acta Sociologica*, 16 (1) 1973, pp.31-40.

[۳] نگاه کنید به: پیتر وینچ، ***ایده علم اجتماعی وپیوند آن با فلسفه***، ترجمه زیر نظر سمت (تهران: انتشارات سمت) ۱۳۷۲. فصل چهارم.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

با در نظر گرفتن این مسئله، این مقاله استدلال می کند که از نظریه عقلانیت انتقادی هم می توان برای ارایه تیپ های ایده ال در جامعه شناسی استفاده کرد و هم برای معرفی شرایطی که در قالب آنها می توان از عینیت علمی فرضیه علمی از طریق مواجه کردن آنها با نقد بین الاذهانی اطمینان حاصل کرد.

عنوان یک نظریه معرفت شناختی، عقل گرایی انتقادی را در مقایسه با دو رویکرد عمده معرفت شناختی دیگر معرفی کرد. این سه رویکرد معرفتی شناسی به ترتیب زیر قابل طبقه بندی اند.[1]

- **عقل گرایی غیر انتقادی (Uncritical Rationalism)**
- **عقل گرایی انتقادی (Critical Rationalism)**
- **نا عقل گرایی انتقادی (Critical Irrationalism)**

"عقل گرایی غیر انتقادی" مبتنی بر یک فلسفه توجیه گرا است. به عبارت دیگر، عقل در این رویکرد معرفت شناختی می تواند قضایای معرفتی و گزاره های علمی را با قطعیت به اثبات رسانیده یا توجیه کند. این نوع عقل گرایی با تکیه بر بدیهیات عقلی از استدلال قیاسی برای اثبات قضایا و گزاره ها معرفتی استفاده میکند. برپایه این نوع عقل گرایی غیرانتقادی، از آنجاییکه استدلال قیاسی یک استلزام منطقی بین مقدمات و نتایج ایجاد می کند، با فرض صحت مقدمات، نتایج قطعاً صحیح خواهند بود. این نوع عقل گرایی را غیر انتقادی می خوانند چراکه خطا ناپذیری مقدمات و اثرات آن بر استدلالات قیاسی که از مقدمات خطا را در نظر نمی گیرد. این رویکرد مدعی قطعیت و عینیت کامل قضایا و گزاره هایی است که بر اساس مقدمات خطا ناپذیر به اثبات رسیده اند. در مقابل عقل گرایی غیر انتقادی، "نا عقل گرایی انتقادی" قرار دارد. این رویکرد معرفت شناختی از آن روی ناعقل گرایی خوانده شده که اعتقادی به امکان ارایه استدلال منطقی ندارد که به دانشی عینی از جهان منتهی شود. به عبارت دیگر، این رویکرد هم مقدمات و هم روش استدلال را کاملاً خطا پذیر می داند. این در حالی است که با انکار اصولی مانند اصل امتناع متناقضین، ارایه استدلالات ضد و نقیض که در آن مقدمات و نتایج با یکدیگر نا سازگارند، امکان پذیر خواهد بود. جنبه انتقادی این رویکرد نا عقل گرا را باید در امکان نقد مقدمات و روشهای استدلال جستجو کرد. این رویکرد منکر هر گونه عینیتی برای "ادعاهای دانش" بوده و آنها را صرفاً "فرضیه های ذهنی" که فاقد عینیت اند می داند.[2]

"عقل گرایی انتقادی" به عنوان قلمرویی معرفت شناختی بین این دو حد افراطی-- یعنی عقل گرایی غیر انتقادی و نا عقل گرایی انتقادی-- نه ادعای آنرا دارد که بر اساس ظرفیت محدود عقل بشری می توان قضایای معرفتی و یا گزاره های علمی را اثبات کرد، از این رو آن یک فلسفه نا توجیه گرا خوانده شده است.

[1] Mark Notturno, ***Science and the Open Society***, (Hangray: Central Europeain Univeristy) 2000, chapter 1.
[2] Ibid, pp.25-30.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

نه ادعای آنرا دارد که عقل بشری کاملاً عاجز بوده و قادر به دستیابی به هیچ گونه معرفت و دانش عینی نیست. عقل گرایی انتقادی مبتنی بر اصول زیر است:

الف) از طریق کاربرد صحیح عقل و در فضایی بین الاذهانی می توان به لحاظ معرفت شناختی به حقیقت نزدیک شد،

ب) مقدمات هر استدلال منطقی همواره می توانند خطا باشند چون برآمده از حواس یا تعقل بشری هستند.

ج) استدلال قیاسی معتبر می تواند یک رابطه منطقی الزامی و قطعی بین مقدمات و نتایج استدلال برقرار کند.

بنابراین، نتایج هر استدلال قیاسی معتبر بدلیل احتمال خطای در مقدمات می تواند مورد نقد قرار گیرند. این رویکرد عقل گرا نامیده شده، چراکه بر خلاف نا عقل گرایی انتقادی، آن معتقد است عقل بشری قادر به کشف و نزدیک شدن به حقیقت است و استدلال معتبر قیاسی روشی درست و قابل اعتماد برای انتقال صدق مقدمات به صدق نتایج و یا کذب نتایج به کذب مقدمات است. این رویکرد، انتقادی نامیده شده چراکه بر خلاف عقل گرایی غیر انتقادی، آن مدعی خطاناپذیری مقدمات یک استدلال قیاسی نیست. عقل گرایی انتقادی مکانیزم رشد معرفت و دانش بشری را نقد مقدمات و روابط بین آنها و یادگیری مداوم از خطاها می داند. از نظر عقل گرایی انتقادی، چون دانش انسانها همواره خطا پذیراست، تنها از طریق ورود به یک فرایند گفتگوی عقلانی و انتقادی در سطحی بین الاذهانی است که می تواند با کشف و یادگیری از خطاها افراد را به حقیقت نزدیک کرده و زمسنه ساز دستیابی یک معرفت عینی اما محدود گردد.[1]

نظریه حدسی-ابطالی دانش و مسئله عینیت فرضیه های جامعه شناختی

کارل پوپر عمده ترین فیلسوف علم قرن بیستم بود که نظریه معرفت شناسی عقل گرایی انتقادی را توسعه داد. او استدلال کرد که در روش شناسی-- یا آنچه او منطق اکتشاف علمی می نامید-- الگوی معرفت شناختی عقل گرایی انتقادی را به یک نظریه حدسی-ابطالی دانش تبدیل می سازد که در پی معرفی شرایط شکل گیری یک معرفت عینی در علوم طبیعی و اجتماعی است. پاپر نظریه حدسی-ابطالی دانش را نظریه ای می دانند که همانند کاربردش در علوم طبیعی در علوم اجتماعی نیز می تواند بکار گرفته شود. همانند دیگر علوم، در علوم اجتماعی، مانند جامعه شناسی، دانش علمی از حدسهایی شروع می شود که در قالب گزاره هایی در مورد جهان اجتماعی صورت بندی شده اند. این گزاره های دارای مقدماتی هستند که با استدلال قیاسی به یکدیگر مرتبط شده و حکمی را در مورد جهان اجتماعی طرح می کنند. محققین علوم

[1] Ibid, pp.70-71.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

اجتماعی، مانند دیگر علوم، فرضیات و حدسهای خود را در یک فضای بین الاذهانی از طریق مواجه با آزمونهای تجربی یا منطقی مورد ارزیابی انتقادی و عقلایی قرا می دهند.[۱]

نظریه حدسی–ابطالی دانش، با الهام از عقل گرایی انتقادی، استدلال میکند که یک تحقیق علمی از مسائل علمی شروع میشود. سپس محقق برای مسئله تحقیق خود یک فرضیه(نظریه) اولیه ارایه میکند. پس از آن، این فرضیه موردآزمون تجربی (ابطال) قرار میگیرد و نهایتا ممکن است که از فرایند تحقیق مسئله جدیدی شکل گیرد. نظریه حدسی–ابطالی دانش را میتوان در قالب فرمول ساده زیر نشان داد:

$$P1 \rightarrow TT \rightarrow EE \rightarrow P2$$

در این فرمول P1 مسئله اولیه است؛ TT حدس یا فرضیه محقق؛ EE آزمون تجربی و P2 مسئله جدیدی که در اثر آزمون مسئله اولیه بوجود می آید. پاپر این فرایند را فرایند *حدس زدن و ابطال کردن* نامیده است. او نظریه دانش را در چارچوب سنت معرفت شناختی عقل گرایی انتقادی ارایه کرده است. همانطوریکه قبلاً بحث شد، در چارچوب عقل گرایی انتقادی نمی توان یک فرضیه را اثبات کرد، اما می توان آنرا ابطال کرد. در این راستا، نقش استدلال قیاسی انتقال کذب نتایج به کذب (ابطال) حداقل یکی از مقدمات است . از دیدگاه نظریه حدسی–ابطالی دانش، نه می توان، از طریق استدلال استقرایی، مشاهدات تجربی را برای اثبات یک فرضیه بکارگرفت و نه می توان بر اساس یک استدلال قیاسی از مشاهدات تجربی برای اثبات یک فرضیه استفاده کرد. در مقابل، می توان از منطق قیاسی برای انتقال ابطال نتایج به کذب حداقل یکی از مقدمات استفاده کرد. در چارچوب این منطق قیاسی، مشاهدات تجربی به مثابه شواهدی برای بررسی کذب نتایج و نه تایید نتایج استفاده میشوند و منطق قیاسی نیز برای انتقال کذب نتایج به کذب (ابطال) حداقل یکی ازمقدمات استفاده می شود نه برای اثبات نتایج بر اساس صدق همه مقدمات.

در مراحل بعدی توسعه نظریه دانش خود، کارل پاپر استدلال کرد که اگرچه مهم است فرضیه ها قابل ابطال تجربی باشند، اما ابطال پذیری تجربی تنها یکی از مصادیق قاعده کلی تری است بنام "انتقاد پذیری بین–ذهنی" و بحث انتقادی.[۲] در پی این تحول، از نظر پاپر ابطال پذیری تجربی صرفا "یک نوع مشخص از (الگوی کلی تر) بحث انتقادی است: انتقاد بوسیله استدلال تجربی که بر شواهد و یافته های تجربی تکیه دارد."[۳] وی نتیجه گیری میکند که حتی اگر یک فرضیه قابل انتقاد تجربی نباشد، آن می تواند همچنان

[1] See: Karl R. Popper, **The Logic of Social Sciences** in Adonor at al, ***The Positive Dispute in German Sociology*** (New York: Harper and Row Publisher: 1976), pp.87-104.
[2] Geoffrey Stokes, ***Popper: Philosophy, Politics and Scientific Method***, (London, Polity Press: 1998) p.126.
[3] Popper, ***Realism and the Aim of Science***, (London: Routledge),1983, p.161.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

مورد مطالعه علمی از طریق نقد منطقی قرار گیرد.[1] او میپذیرد که بواسطه برخی مشکلات در علوم اجتماعی نظری نقدبین–ذهنی دارای اهمیت بیشتری نسبت به نقد تجربی است.

پیامد بحث های فوق الذکر برای روش شناسی جامعه شناسی جهانی شدن آنستکه می توان -- با الهام از عقل گرایی انتقادی بویژه نظریه حدسی– ابطالی دانش-- فرضیه هایی برای باز سازی عقلایی عوامل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جهانی شدن معاصر صورتبندی کرده و آنها را در معرض نقد بین–ذهنی قرار داد. این رویکرد روش شناختی شرایط حصول اطمینان از عینیت فرضیه های مذکور را باز بودن آنها نسبت به نقد بین–ذهنی معرفی می کند. پاپر چنین فضایی را به عنوان *جهان سوم* در مقابل *جهان اول* که جهان فیزیکی بوده و *جهان دوم* که دنیای ذهنی است می نامد. جهان سوم جهان حدسیات و گزاره های علمی است که مرتباً در معرض انتقادات بین–ذهنی جامعه علمی قرار گرفته و تنها آن حدسیاتی که تا کنون ابطال نشده اند تقریبی نسبت به حقیقت به شمار می آیند.[2]

کاربرد سه ایده آل تایپ هابزی،لاکی و کانتی در جامعه شناسی جهانی شدن

در فرایند صورتبندی فرضیاتی علمی جامعه شناختی، ایده آل تایپها -- چه توصیفی و چه تجویزی-- برای روش شناسی جامعه شناسی دارای اهمیت بسیاری هستند. در روش شناسی جامعه شناسی جهانی شدن سه ایده آل تایپ یا سنخ آرمانی در خصوص "کنش انسانی" (Human Action) و "نظم اجتماعی" (Social Order) دارای اهمیت اساسی هستند. هانس یواس در یک بررسی تفصیلی اهمیت روش شناختی الگوها یا نظریه های کنش انسانی برای تحلیل نظم های اجتماعی را در نظریه جامعه شناسی توضیح داده است.[3] با استفاده از یافته های این بررسی، در توضیح روش شناسی جامعه شناسی جهانی شدن به سه ایده آل تایپ کنش انسانی و نظم اجتماعی اشاره مختصری می شود.

- ایده آل تایپ هابزی کنش انسانی و نظم اجتماعی (**Hobbesian Ideal Type of Action and Social Order**)
- ایده آل تایپ لاکی کنش انسانی و نظم اجتماعی(**Lockean Ideal Type of Action and Social Order**)
- ایده آل تایپ کانتی کنش انسانی و نظم اجتماعی(**Kantian Ideal Type of Action and Social Order**)

[1] Ibid., p.179.

[2] نگاه کنید به کارل پوپر، ***حدسها و ابطالها***، ترجمه احمد آرام (تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی) ۱۳۷۵.

[3] See: Hans Joas, ***The Creativity of Action***, (London: Polity Press) 1996, pp.7-13.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

بطور خلاصه، ایده آل تایپهای هابزی کنش انسانی و نظم اجتماعی دلالت بر آن دارند که انسانها نوعاً موجودات هستند که تابع احساسات و غرایض بوده و سعی دارند که از طریق کسب قدرت بیشتر خواستهای خود را تحقق بخشند. در چارچوب رابطه هدف–وسیله در کنش انسانی، اهداف افراد را غرایض و خواستهای نفسانی تعیین می کنند و در این خصوص عقل نقش مهمی ایفا نمی کند. نقش عقل در مدل هابزی کنش انسانی در قالب تعیین وسایل مناسب برای دستیابی به مطلوبیتهای ذهنی دیده شده که برای داوری در مورد صحت و سقم آنها معیار عقلایی وجود ندارد. با این تعریف از طبیعت انسانی و عوامل موثر بر کنش وی، افراد دارای حقوق مطلقه ای برای حفاظت از خود و تامین خواستهای نامحدود خویش هستند. جامعه ای که مرکب از این افراد خود خواه و در جستجوی قدرت بیشتر برای تامین مطلوبیت های ذهنی نامحدود است در وضعیت طبیعی در شرایط جنگ علیه یکدیگر به سر می برند. جمله معروف توماس هابز فیلسوف انگلیسی در این خصوص جمله "انسان گرگ انسان است" می باشد.

اما هابز در یک توصیه تجویزی برای اجتناب از این وضعیت که او آنرا طبیعی می خواهد، پیشنهاد می کند که افراد حقوق مطلق خود را به یک حاکم پر قدرت دهند تا با استقرار دولت مطلقه (لویاتان) از جنگ همه علیه همه جلوگیری کرده و یک نظم اجتماعی پایدار و صلح آمیز ایجاد کند.[۱] نقد اساسی بر مدل هابزی کنش انسانی و نظم اجتماعی آنستکه اولاً نمی توان عقل را صرفاً ابزاری برای تنظیم وسایل برای دستیابی اهداف دانست و اهمیت اساسی آن برای تعیین صحت و سقم اهداف انسانی، بویژه برای دستیابی به اهداف مشترک انسانی به عنوان اساس هنجاری نظم اجتماعی، را نادیده گرفت. دوماً اگر بجای عقل این خواستهای نفسانی هستند که رفتار انسانها را شکل می دهند، چگونه می توان از این انسانها خواست تا با پذیرش استدلال منطقی هابز از خواستهای نامحدود و حقوق مطلقه خود گذشته و آنها را به یک حاکم پر قدرت تفویض کنند. بعلاوه، چگونه می توان انتظار داشت که حاکم پر قدرت خود از قاعده *انسان خود خواه و قدرت طلب* مستثناء باشد و با داشتن قدرت کامل در پی خیر عمومی بوده و نه نفع شخصی.

در مقابل الگوی هابزی، الگوی لاکی کنش انسانی و نظم اجتماعی قرار دارد که بر فروض متفاوتی در مورد انسان و جامعه استوار است. آیده آل تایپ لاکی طبیعت انسانی را صرفاً خود خواه و جنگ طلب نمی بیند. آن انسانها را موجوداتی می بیند که در پی اهداف و مطلوبیت های شخصی هستند. اما تحقق این اهداف را لزوماً در گیر مسئله جنگ اعضاء جامعه با یکدیگر نمی دانند. مدل لاکی کنش در یک نکته اساسی با ایده آل تایپ هابزی مشترک است و آن دقیقاً همان نکته ای است که این دو مدل را از ایده آل تایپ کانتی کنش انسانی جدا می کند. این وجه مشترک مهم الگوهای هابزی و لاکی آنستکه عقل نمی تواند اهداف زندگی خوب را مشخص کند. هر فردی اهداف خود را بر اساس آنچه خود درست می پندارد تعیین می

[۱] نگاه کنید به: توماس هابز، ***لویاتان***، ترجمه حسین بشریه (تهران: نشر نی) ۱۳۸۹، مقدمه

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

کند. آیده ال تایپ لاکی، کنش انسانی را تابع مطلوبیت های ذهنی می داند. اما برای عقل، علاوه بر کارکرد ابزاری تشخیص وسایل مناسب برای دستیابی به اهداف شخصی، نوعی قابلیت توافق جمعی روی یک سری ترتیبات اجتماعی برای دستیابی آزادانه به اهداف شخصی قائل است. انسان لاکی برخلاف انسان هابزی دشمن دیگران نیست. او رقیبی برای دیگران است که هر یک از آنها در پی کسب منافع و مطلوبیت های شخصی بوده و در مورد ترتیبات اجتماعی دستیابی به این منافع میتواند با رقبایش به نوعی توافق معقول دست یابند. اما این توافق در واقع توافقی در مورد اهداف زندگی خوب نخواهد بود. در الگوی لاکی نظم اجتماعی، افراد به عنوان رقیب می تواند بر تاسیس یک دولت مشروطه از طریق یک قرارداد اجتماعی معقول به توافق برسند. نظم اجتماعی صلح آمیز و پایدار ثمره آن توافق معقول در مورد ترتیبات اجتماعی دستیابی به اهداف صرفاً شخصی است و نه پیامد یک توافق عقلایی بر اهداف مشترک در یک زندگی خوب.[۱]

به نظر میرسد که انتقادات وارده بر الگوهای هابزی کنش انسانی و نظم اجتماعی چندان بر الگوهای لاکی وارد نیست. چراکه آیده آل تایپ لاکی تاکیدی بر جنگ همه بر علیه همه ندارد. بعلاوه، آن قائل به ظرفیتی در عقل انسانی است که امکان توافق معقول روی ترتیبات اجتماعی لازم برای دستیابی به اهداف شخصی را فراهم می آورد. بنابراین، توصیه تجویزی الگوی نظم اجتماعی لاکی، یعنی تاسیس یک دولت مشروطه از طریق توافقی معقول، هم با تعریف آن از کنش انسانی سازگار است و هم به لحاظ عملی دچار پارادوکس درونی نیست. اما در عین حال، ضعف اساسی آن الگو آنستکه نقشی کلیدی برای عقل انسانی در ایجاد یک توافق عقلایی در باره اهداف زندگی مشترک تعریف نمی کند. در واقع الگوی لاکی -- که به مدل لیبرال–دمکرات نظم اجتماعی نیز معروف است-- بر پایه یک نسبیت گرایی اخلاقی استوار است.

آیده ال تایپهای کانتی کنش انسانی و نظم اجتماعی در مقابل دو الگوی هابزی و لاکی قرار دارند. البته عنوان آیده آل تایپ کانتی بدان معنی نیست که فیلسوف آلمانی کانت خود همه عناصر این الگو را تعریف کرده است. جامعه شناسانی مانند تالکوت پارسونز و یورگن هابرماس از جمله کسانی بوده اند که در تبدیل فلسفه انتقادی کانت به یک ایده آل تایپ جامعه شناختی نظم اجتماعی نقش مهمی داشته اند. این مقاله استدلال می کند که نظریه عقل گرایی انتقادی می تواند مبانی معرفت شناختی ایده آل تایپ کانتی را توسعه داده و به بهبود الگوی نظم اجتماعی مطلوب بر اساس یک گفتگوی انتقادی در سطح ملی و جهانی کمک زیادی کند.

نقد فلسفه انتقادی کانت بر الگوی لیبرال سازمان اجتماعی سابقه طولانی دارد. کانت به وضوح این نظم را محصول نوعی *اجتماعی شدن غیر اجتماعی* دانست که در آن انسانها فقط برای کسب منافع شخصی وارد

[۱] نگاه کنید به: جان لاک، ***رساله ای درباره حکومت***، ترجمه حمید عضدانلو،(تهران:نشر نی)، ۱۳۸۸، بویژه فصل هفتم.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

یک قراداد اجتماعی می شوند. در این قراداد، جایی برای نگاه به دیگران به عنوان افرادی دارای کرامت انسانی برابر وجود ندارد. ایده آل تایپ کانتی انسانها نه به مثابه دشمن یا به عنوان رقیب، بلکه به عنوان دوستانی می بیند که بواسطه دسترسی به عقل انتقادی قادر به دستیابی به یک توافق عقلایی روی اهداف زندگی خوب هستند.[۱] بنابراین، وجه تمایز اصلی این الگوی کنش انسانی در دادن نقش کلیدی به عقل انسانی برای تعیین اهداف زندگی مطلوب از طریق یک گفتگو عقلایی و توافق بین الاذهانی است. این نقش دارای اهمیت به مراتب بیشتری از نقش ابزاری است که دو الگوی هابزی و لاکی کنش انسانی به عقل به عنوان ابزاری برای تشخیص وسایل مناسب در تحقق اهداف ذهنی می باشد. ایده آل تایپ کانتی در حالی که برای احساسات و غرایز انسانی نیز نقشی در تعیین اهداف انسانی قایل است، نقش برتر را در این زمینه به عقل انتقادی و دانش انسانی بر آمده از آن می دهد. انسانها در این الگو دارای آزادی مطلق در تعیین اهداف زندگی خود نیستند. بلکه آنها عقلاً مجبور به تبعیت از اهداف و ارزشهایی مشترکی می شوند که بصورت جمعی بر درستی آنها توافق کرده اند.

به رسمیت شناختن نقش عقل انتقادی در شکل دهی بر توافق جمعی روی اهداف اجتماعی الگوی کانتی را به سوی یک نظم اجتماعی عادلانه و و مردمی سوق می دهد. در این الگو همه ترتیبات اجتماعی نسبت به نقد بین- ذهنی باز بوده و نهادهای این سازمان اجتماعی از حق گفتگوی عقلایی و انتقادی شهر وندان خود دفاع می کنند. در دانش جامعه شناسی، پاسونز از فلسفه انتقادی کانت برای توضیح یک نظم اجتماعی صلح آمیز استفاده کرده است.[۲] هابرماس نیز این بهره برداری را توسعه داده و ایده جامعه دیالوگی را ارایه کرده است.[۳] اما به نظر می رسد که با استفاده از عقل گرایی انتقادی می توان آیده آل تایپ کنش انسانی و نظم اجتماعی را توسعه داده و نقش توافق عقلایی بین الاذهانی را در شکل دهی و ایجاد نهادهای اجتماعی یک جامعه عادلانه و آزاد بهتر توضیح داد.

کاربرد این سه آیده آل تایپ بنیادی کنش انسانی و نظم اجتماعی برای روش شناسی جامعه شنا سی جهانی شدن آنستکه به کمک آنها می توان یک تفسیر معرفتی-نهادی از عوامل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی موثر بر جهانی شدن ارایه کرد. کاستیهای آنرا نسیت به یک جامعه جهانی مطلوب شناسایی کرد. بعلاوه، بر اساس این سنخ های آرمانی-- بویژه با تکیه بر آیده آل تایپ کانتی که ملهم از عقل گرایی انتقادی است-- می توان چارچوب کلی یک جهانی شدن گفتگویی برای ایجاد یک جامعه جهانی عادلانه و مردمی را معرفی کرد.

---

[۱] نگاه کنید به: ایمانول کانت، ***درسهای فلسفه اخلاق***، ترجمه منو چهر صانعی دره بیدی، (تهران: انتشارات نقش و نگار) ۱۳۸۸، فصل ۳.

[2] See: Talcott Parsons,***The Structure of Social Action***m (USA:The Free Press) 1968.

[3] See: Jurgen Habermas,***The Theory of Communicative Action***, vol 1, (London: Polity Press) 1981.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

این ابزارهای روش شناختی با فراهم آوردن مبانی ارایه یک جامعه شناسی انتقادی در باره جهانی شدن و پیشنهاد الگوی نورماتیو جهانی شدن گفتگویی زمینه را برای تحلیل پیامد های جهانی شدن برای نظام تعلیم و تربیت و توضیح چگونگی توانمند سازی آن برای توسعه ملی فراهم می آورند. در بخش دوم مقاله، از روش شناسی جامعه شناسی جهانی شدن، که ازنظریه معرفت شناختی عقل گرایی انتقادی الهام گرفته، برای ارایه یک تحلیل جامعه شناختی از جهانی شدن معاصر استفاده می شود.

تصویری از یک جامعه شناسی انتقادی جهانی شدن معاصر

ادبیات گسترده ای درباره جهانی شدن در دو دهه اخیر شکل گرفته است، به گونه ای که ارایه تصویری جامع و مانع از آن در این مجال امکان پذیر نیست. در اینجا، اشاره ای به برخی مهمترین تحلیل های جامعه شناختی از جهانی شدن می شود تا زمینه برای ارایه تحلیل این مقاله با رویکردی معرفتی–نهادی فراهم آید. در این میان، توجه به دو رویکرد ارتباط گرا و نهادگرا به جهانی شدن حایز اهمیت است.

ابتدا به این نکته باید اشاره کرد که برخی تحلیل گران جهانی شدن––که بیشتر از دیدگاه علوم سیاسی و روابط بین الملل به تحلیل جهانی شدن پرداخته اند–– معتقدند که این پدیده در واقع یک تغییر عمده در نظم جهانی موجود به شمار نمی آید. برخی دیگر در این دیدگاه آنرا یک تحول اساسی از نظام دولت–ملت به یک جامعه جهانی به شمار می آورند. سر انجام، گروه سوم از تحلیل گران جهانی شدن، با این رویکرد نظری، آنرا تحولی مهم در تغییر نظم جهانی از نظام دو قطبی دوران جنگ سرد به سوی یک نظم فرا–ملی، که دارای چند مرکز قدرت سیاسی و اقتصادی است، به شمار می آورند. ازجمله مهمترین متفکران جهانی شدن که این تحلیل واقع گرایانه تر را ارایه می کنند، دیوید هلد و همکارانش هستند.[1]

نگاهی به تحلیل های عمده جامعه شناختی از جهانی شدن

از آنجاییکه این مقاله از تحلیل گروه سوم حمایت می کند، تحلیل های جامعه شناختی که دارای مشابهت با آن هستند، اجمالاً مورد توجه قرار می گیرند. سپس، تحلیلی جامعه شناختی خود از جهانی شدن را ارایه می کند. برخی جامعه شناسان، مانند آنتونی گیدنز، جهانی شدن را فرایندی از گسترش روابط اجتماعی در سطح جهانی می دانند که باعث کاهش فاصله های زمانی–مکانی بین افراد و جوامع معرفی می کنند. در این تحلیل جامعه شناختی از جهانی شدن، ترکیبی از عوامل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی–– مانند گسترش مدرنیته، شکل گیری نظام دولت–ملت و توسعه سرمایه دارای جهانی–– باعث کاهش فاصله های زمانی–مکانی بین افراد شده اند. در این تحلیل، تفکیک خاصی بین گسترش روابط اجتماعی در سطح جهانی و تغییر

[1] See: David Held et al, ***Global Transformation***, (Cambridge: Polity Press), 2000, pp.2-3.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

در سازمان اجتماعی جهانی به عنوان یک تحول نهادی مشاهده نمی شود. تاکید در توضیح فرایند جهانی شدن بر کاهش فاصله های زمانی و مکانی در پیوند های بین افراد گذارده می شود. جهانی شدن فرایندی از گسترش روابط اجتماعی که ناشی از کاهش فاصله های مذکور است تعریف میشود. جهانی شدن ناظر بر یک تحول در ساختار فضایی روابط اجتماعی در سطح جهانی است. از دیدگاه گیدنز، جهانی شدن باعث می شود که کنش اجتماعی از بعد مکانی خود آزاد شود و افراد بدن توجه به اینکه در چه قلمرو جغرافیایی یا ملی زندگی می منند در یک کنش و ارتباط متقابل اجتماعی قرار گیرند. مدرنیته با فرایند هایی از سازماندهی مجدد زمان و مکان مشخص می شود. برای مثال، کارکرد پول در زندگی جوامع مدرن موجب کاهش فاصله های زمانی–مکانی فعالیتهای اقتصادی شده و جهانی شدن این کارکرد را به سطح فرا–ملی تسری داده است.[۱]

در تحلیلی جامعه شناختی دیگری، رولند رابرتسون جهانی شدن را به عنوان یک تحول عمده در نظم جهانی از جهان به مثابه عناصری پراکنده به سوی جهان به عنوان یک مکان واحد تعریف می کند. اگرچه، رابرتسون بر فشرده شدن فاصله های زمانی–مکانی در ایجاد این مکان واحد جهانی تاکید دارد. اما، بر یک تحول فرهنگی نیز تمرکز پیدا می کند. از دیدگاه وی، جهانی شدن نوعی گسترش آگاهی از جهان به مثابه مکان واحد می باشد. تحلیل جامعه شناختی رابرتسون دلالت بر آن دارد که برای تشکیل هر نظم اجتماعی وجود نوعی آگاهی اجتماعی نیز ضروری است. جهانی شدن هم از طریق بروز این آگاهی اجتماعی بوجود آمده و هم دلالت بر وجود آن دارد. این آگاهی، از نظر رابرتسون، مشتمل بر آگاهی عناصری مانند افراد، جوامع ملی، سیستم بین المللی و نوع بشر از جهان به عنوان مکان واحد است. این آگاهی صرفاً در اثر کاهش فاصله ها ی زمانی–مکانی بوجود نیامده است، بلکه ناشی از یک تحول معرفتی در سطح فرا–ملی است. بر خلاف گیدنز، رابرتسون جهانی شدن را صرفاً پدیده غربی نمی داند، بلکه آنرا ثمره تعامل بین فرهنگهای مختلف در ایجاد یک مکان واحد جهانی محسوب می کند.[۲]

در مقابل جامعه شناسی فرهنگی رابرتسون، تحلیل جامعه شناختی امانوئل والرشتاین از جهانی شدن تحول به سوی یک سیستم جهانی جدید را از دیدگاهی اقتصادی ارایه می کنند. اگر چه والرشتاین از اصطلاح جهانی شدن برای توصیف تحولات اجتماعی و اقتصادی دهه های اخیر در سطح جهانی استفاده نمی کند، اما طرفداران وی صراحتاً از رویکرد سیستم جهانی به پدیده جهانی شدن سخن گفته اند. جهانی شدن در این دیدگاه فرایند شکل گیری یک نظام جهانی جدید بویژه پس از بروز نظام سرمایه داری در غرب ئر قرن شانزدهم بوده است. نظریه سیستم جهانی مدلی از ایجاد جهان به عنوان یک نظام واحد اجتماعی

[۱] نگاه کنید به: آنتونی گیدنز؛ ***گفتارهایی درباره جهانی شدن***، پیشین صص. ۳۴-۳۶.
[۲] نگاه کنید به رابرتسون، ***جهانی شدن: نظریه اجتماعی و فرهنگ جهانی***، پیشین.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

ارایه می کند که شامل یک مرکز و یک ساختار سلسله مراتبی از مناطق پیرامونی و نیمه پیرامونی بوده و در راستای منافع مرکز عمل می کند. در این جامعه شناسی اقتصادی جهانی شدن، عوامل اقتصادی یعنی منافع سرمایه داری جهانی بوده که باعث یکپارچگی جهانی-- ابتدا در سطح اقتصادی و سپس در سطح اجتماعی -- شده اند. به اعتقاد والرشتاین، مزیت نسبی سازمان اجتماعی و تکنولوژیک اروپایی غربی، بویژه شمال غربی اروپا در قرا شانزدهم بود که باعث شد از طریق استثکار مناطق پیرامونی غرب به برتری اقتصادی قابل توجهی دست یابد.[۱] جامعه شناسی اقتصادی والرشتاین در پی آن است که نشان دهد که چگونه منافع سرمایه داری غربی از طریق ایجاد یک پیوند استثماری بین مرکز و پیرامون توانسته جهان را از قرن شانزدهم به بعد وارد یک سطح جدیدی از پیوستگیهای اقتصادی اجتماعی کند. در این نظام سرمایه داری جهانی، به دلیل عدم تمرکز سیاسی، کارگزان اقتصادی از آزادی عمل زیادی برای دستیابی به سود برخوردار هستند. والرشتاین ساختار سیاسی دولت–ملت را ساختاری مکمل برای نظام سرمایه دارای جهانی تلقی می کند.[۲]

برخی دیگر از جامعه شناسان جهانی شدن، مانند مارتین شاو، گسترش روابط اجتماعی در سطح جهانی را دارای یک تعبیری کاملاً اجتماعی به شمار می آورند. در مقابل جامعه شتاسی فرهنگی و اقتصادی جهانی شدن، شاو یک جامعه شناسی سیاسی از جهانی شدن ارایه می کند. شاو تحلیل خود از جهانی شدن را بر اساس تعریفی که از *"جهان بودگی"* می دهد ارایه می کند. از نظر وی، جهانی شدن فرایندی است که در بستر آن جهان به یک ساختار اجتماعی واحد تبدیل می شود. این ساختار اجتماعی را شاو *"روابط اجتماعی جهانی"* می نامد. وی معتقد است اگر در دهه های اخیر ما شاهد یکپارچگی اقتصادی و اجتماعی در سطح جهانی هستیم، علت آن نیست که افراد یا جوامع با اهدافی آگاهانه در پی ایجاد جهانی واحد بوده اند. بلکه جهان بودگی ناشی از یک تحول عمیق در سیاست جهانی بوده است. از نظر شاو، در اثر تضاد های موجود در نظام بین المللی دوران جنگ سرد، زمینه برای وقوع یک تحول اساسی از نظام دو قطبی دوران جنگ سرد به سمت یک نظام سیاسی تک قطبی حاکمیت بلوک غرب به رهبری آمریکا فراهم آمد. بدین ترتیب، پایان جنگ سرد در واقع مکانیزم اصلی جهانی شدن بوده است. در تحلیل جامعه شناسی سیاسی مارتین شاو، با پایان جنگ سرد یک دولت جهانی به رهبری آمریکا بوجود آمده که نظم جهانی را در عصر روابط اجتماعی فرا–ملی تنظیم میکند. پکپارچگی اقتصادی و شکل گیری یک فرهنگ جهانی در واقع محصول تشکیل این دولت جهانی است. شاو معتقد است که اگر مفهوم جهان بودگی را مجموعه ای از روابط اجتماعی در سطح جهانی قلمداد کنیم، جهانی شدن جامعه بین المللی عصر جنگ سرد را به یک جامعه جهانی دوران پس از

[۱] چارلز راجین و دانیل شیریو، **نظام جهانی امانول والرشتین: جامعه شناسی و سیاست به عنوان تاریخ**، در اسکاچپول، ***بینش و روش در جامعه شناسی تاریخ*** (۱۳۸۹)، ص ۳۸۳.

[۲] همان، صص۳۹۷-۳۹۸.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

جنگ سرد تبدیل کرده است. در این تحلیل جامعه شناختی، یکپارچگی در اقتصاد و فرهنگ جهانی ریشه در پکپارچگی سیاسی از طریق تشکیل یک دولت جهانی دارد.[1]

اما، به نظر می رسد که جامعه شناسی سیاسی مارتین شاو در باره جهانی شدن به نوعی وابسته به تعریفی است که از جامعه به مثابه *مجموعه ای از روابط اجتماعی* ارایه می کند. این در حالی است که اگر جامعه را بر اساس *ارزشهای مشترک و نهاد های اجتماعی* تعریف کنیم، همانطوریکه بسیاری از جامعه شناسان آنرا اینگونه تعریف می کنند، در خواهیم یافت که جهانی شدن را نمی توان صرفاً بر اساس یک تحول سیاسی و اقتصادی بدون توجه به نقش آن در ایجاد نوعی ارزشهای مشترک در سطح جهانی و در اثر آن ارزشهای مشترک نوعی نهاد های اجتماعی فرا–ملی تعریف کرد. البته تحلیل جامعه شناسانه شاو از جهانی شدن به ما کمک می کند تا ریشه های معرفتی و فرهنگی پایان جنگ سرد را با نگاهی جامعه شناسانه جستجو کرده و ارتباط پایان جنگ سرد را با شکل گیری یک بازار جهانی در سطح فرا–ملی از دیدگاه جامعه شناختی مورد تحلیل قرار دهیم. در واقع، هدف رویکرد معرفتی–نهادی این مقاله به جامعه شناسی جهانی شدن ارایه یک تحلیل از جهانی شدن بر اساس این تعریف از جامعه است که آنرا مجموعه ای از ارزشهای مشترک و نهاد های اجتماعی تلقی می کند.

جامعه شناسی انتقادی جهانی شدن: مکانیزمهای معرفتی–نهادی

در این قسمت تحلیل مورد نظر این مقاله از جهانی شدن و کاستیهای آن ارایه می گردد. تحلیل نهاد گرایانه از جهانی شدن فاقد سابقه در ادبیات مطالعات جهانی شدن نیست. جورج مودلسکی رویکرد نهاد گرا به جهانی شدن را مطرح کرده است. مودلسکی جهانی شدن را به مثابه شکل گیری یک سلسله نهاد های جهانی تفسیر کرده و گسترش روابط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در سطح فرا–ملی را در چارچوب این تحول نهادی تفسیر می کند. مدلسکی این تحول نهادی را ثمره یک نوع یادگیری جهانی از طریق آزمون و خطا می داند. او جهانی شدن را محصول مواجه هوشمندانه نهادهای رهبری جهانی با مسایل جهانی و کشف راه حل های جدید برای حل آن مسایل از طریق آزمون و خطا تحلیل میکند. بنا بر این، در پاسخ به حل مسایل جهانی، جهانی شدن فرایندی از یادگیری اجتماعی در سطح جهانی ایجاد کرده که به سیستم مدیریت جهانی توانایی بیشتری برای مواجه با مسایل جهانی داده است.[2] اما وی تحلیل نهاد گرا از جهانی شدن را تحلیلی جامعه شناختی قرار نمی دهد. در عین حال می توان از یافته های تحلیل وی برای ارایه یک جامعه شناسی انتقادی از جهانی شدن معاصر استفاده کرد.

---

[1] See: Shaw, ***Theory of Global State*** (2000), chapter 1.

[2] See: Geroge Modelski, et al, ***Globalization as Evolutionary Process: Modeling Global Change***, (London: Routledge) 2008, pp.12-13.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

در چارچوب تحلیل این مقاله از جهانی شدن و با استفاده از سه ایده آل تایپ توضیح داده شده هابزی، لاکی و کانتی، جهانی شدن فرایندی از یک تحول معرفتی–نهادی معرفی می شود. در این تحلیل، جهانی شدن یک تغییر در سازمان اجتماعی افراد و جوامع در سطح فرا–ملی است که در اثر آن محوریت *تخاصم* برای کسب قدرت سیاسی–نظامی بیشتر به محوریت *رقابت* برای سود اقتصادی بیشتر تبدیل شده است. این تحول نهادی شامل یک سری تحولات معرفتی و نهادی است. تحولات معرفتی ضرورت این تحول را توجیه می کند. تحولات نهادی تبلور نهادی آن تغییرات معرفتی را توضیح می دهد. از این طریق، مجموعه ای از عوامل فرهنگی،سیاسی و اقتصادی جهانی شدن معاصر آشکار خواهند شد. بعلاوه، از طریق توضیح نارساییها در زیر بنای معرفتی جهانی شدن معاصر، که می توان آنرا جهانی شدن لیبرال–سرمایه دارانه نامید، میتوان کمبودها در ساختار نهادی جهانی شدن در ابعاد سیاسی و اقتصادی را نیز شناسایی کرد.

همانطوریکه در توضیح سه ایده آل تایپ مورد بحث مقاله آمد، الگوی هابزی کنش و نظم اجتماعی دلالت بر آن دارد که سازمان اجتماعی اقتدار گرا، که مبتنی بر پذیرش اصل تخاصم سیاسی است، برنگرش به افراد به عنوان دشمنان یکدیگر متکی است. در حالی که الگوی لاکی کنش و نظم اجتماعی دلالت برآن دارد که سازمان اجتماعی لیبرال و سرمایه دارانه، که بر پذیرش اصل رقابت اقتصادی است، بر نگرش به افراد به عنوان رقبای همدیگر متکی است. در فرایند جهانی شدن ابتدا طرز تفکر هابزی در مورد انسان و کاربرد آن در سطح جامعه ملی به سمت یک طرز تفکر لاکی تغییر پیدا کرد. سپس، این تحول معرفتی خود را در یک تحول نهادی در سیاست و اقتصاد جهانی نشان داد. تحولاتی که در قالب پایان جنگ سرد و شکل گیری یک حکومت جهانی دارای چند مرکز قدرت از یکسو و ایجاد بازارهای فرا–ملی از سوی دیگر ظاهر شد. برای ارایه تحلیل معرفتی–شناختی این مقاله از جهانی شدن باید ساز و کارهای این تحولات معرفتی–نهادی در حوزه های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به اجمال توضیح داده شوند. بدین ترتیب، یک جامعه شناسی جهانی شدن ارایه می گردد که در بستر آن نقش کلیدی به تحولات معرفتی در حوزه فرهنگ جهانی و در آن چارچوب به تحولات نهادی در حوزه های سیاست و اقتصاد جهانی داده شده است. وجه جامعه شناختی این تحلیل ارتباط نظام یافته ای است که در سطح فرا–ملی بین تغییر در ایده ها از یک سو و تغییر در نهاد های اجتماعی از سوی دیگر برقرار می شود. از این روی، این تحلیل جامعه شناختی دارای ماهیتی وبری است تا مارکسی، چرا که به تاثیر ایده ها در مقایسه با عوامل مادی اهمیت بیشتری داده می شود. بدین ترتیب، باید سه دسته از عوامل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را در چارچوب یک تحلیل جامعه شناسی کلان جهانی شدن مورد بررسی قرار داد.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

در تحلیل معرفتی–نهادی این مقاله عوامل فرهنگی جهانی شدن معاصر را باید در یک تحول معرفتی از طرز تفکر هابزی در مورد انسان و جوامع در فضای بین المللی، که خود را به شکل تفکر و نظم اجتماعی دوران جنگ سرد نشان می داد، به سوی یک طرز تفکر لاکی در مورد انسان و جامعه، که خود را در قالب ویژگیهای عصر پس از فروپاشی جنگ سرد نشان می دهد، جستجو کرد. اما این سئوال پیش می آیدکه این تحول معرفتی در زمینه فلسفه اجتماعی و نحوه سازماندهی افراد و جوامع در سطح فرا–ملی چگونه شکل گرفته است؟

در پاسخ به سئوال یاد شده باید به یک فرایند یادگیری اجتماعی بین دو بلوک شرق و غرب اشاره کرد که به عنوان مکانیزم یک چنان تحول معرفتی در بنیانهای فرهنگی جهان معاصر عمل کرده است. بدین ترتیب، از دو الگوی هابزی و لاکی کنش انسانی و نظم اجتماعی می توان برای بازسازی عقلایی تحولات معرفتی استفاده کرد که عوامل فرهنگی جهانی شدن معاصر را تشکیل می دهند. با این بازسازی عقلایی، می توان توضیح داد که چگونه یادگیری اجتماعی در سطح رهبران بین دو بلوک شرق و غرب، البته بیشتر از طرف رهبران بلوک شرق، در خصوص الگوی بهتر سازماندهی اجتماعی افراد، باعث پایان جنگ سرد شد.

مکانیزمهای معرفتی–فرهنگی جهانی شدن ناظر بر ساز و کار های این یادگیری اجتماعی بین دو بلوک حاکم دردوران جنگ سرد است. در سطح تحولات فرهنگی در درون جهان غرب، باید گفت یک تحول از الگوی هابزی تفکر و سازماندهی اجتماعی به سمت الگوی لاکی باعث شد که زمینه های فرهنگی تغییر نظامهای پادشاهی اقتدار گرا به سوی نظامهای لیبرال–دمکرات فراهم آید. اگر چه در درون بلوک غرب برداشتها و عملکردهای مختلفی در رابطه با این تحول معرفتی–نهادی وجود داشته است، اما همواره یک سلسله برداشتهای مشترک در مورد انسان آزاد(لیبرال) و حقوق برابر انسانها و نظم اجتماعی ای که بتواندآزادی و برابری افراد را تضمین کند وجود داشته است. این اشتراکات فرهنگی به نوعی بنیان های فکری تمدن غربی در قرن اخیر، بویژه قرن بیستم، را تشکیل داده است. با توجه به این اشتراکات فرهنگی، کشورهای غربی، که از اوایل قرن بیستم خود را در مقابل یک رقیب ایدئولوژیک و سیاسی-- یعنی بلوک شرق به رهبری اتحاد جماهیر شوروی سابق-- می دیدند، ایجاد نوعی اتحاد سیاسی را به نفع مصالح خود تشخیص دادند. اشتراکات فرهنگی آنها این امکان را بوجود آورد تا آنها در مقابل بلوک شرق، علی رغم تفاوتهای داخلی خود به اتحادی دست یابند. از مظاهر اصلی این اتحاد وحدت آمریکا و اروپای غربی در قالب اتحادیه های نظامی، سیاسی و اقتصادی بود.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

تخاصم بین دو بلوکی که در دوران جنگ سرد دشمنان ایدئولوژیک و سیاسی یکدیگر بو دند، در عمل یک نظم هابزی را بر فضای بین المللی حاکم کرد. فضایی که در درون بلوک شرق نیز حاکم بود.[1] اما در درون بلوک غرب به تدریج با گذار از نظامهای اقتدار گرا به سمت نظامهای لیبرال–دمکرات تغییر یافته بود. برایند این تحولات در سطح داخلی و بین المللی به برتری نسبی در عملکرد سیاسی و اقتصادی بلوک غرب در مقایسه با بلوک شرق انجامید. رهبری بلوک شرق، بویژه اتحاد شوروی سابق، با ریشه یابی دلایل این برتری دریافت که طرز تفکر اقتدار گرا در مورد انسانها و الگوی متمرکز سازماندهی اجتماعی افراد از دلایل اصلی چنین تفاوتی در عملکرد های دو نظام اجتماعی بوده اند. میخاییل گورباچف مظهر این یادگیری اجتماعی در سطح رهبران دو بلوک شرق و غرب بود. او با طرح نوعی دمکراسی اجتماعی، که با آزادی افراد و یک سازماندهی اجتماعی–اقتصادی دمکراتیک و مبتنی بر نظام بازار سازگار است، ابتدا زمینه ساز اصلاحات سیاسی و اقتصادی را در داخل بلوک شرق بوجود آورد. سپس، این اصلاحات بطور خواسته و ناخواسته به سطح جهانی توسعه پیدا کرد. ام،ا ریشه این اصلاحات سیاسی و اقتصادی در درک برتری الگوی فرهنگی سازماندهی اجتماعی بر اساس حقوق برابر افراد آزاد از سوی رهبران بلوک شرق نهفته بود. بدین ترتیب، اندیشه و الگوی نظم اجتماعی لیبرال در سطح جهانی گسترش یافت. نکته کلیدی در جامعه شناسی جهانی شدن درک این واقعیت است که تحول معرفتی در باره برتری الگوی لیبرال سازمان اجتماعی در مقایسه الگوی کمونیستی اداره امور اجتماعی باعث فرو پاشی جنگ سرد شد.

جهانی شدن اندیشه لیبرال–دمکراسی و کاربرد آن در تنظیم امور اجتماعی زمینه تحول در نظم سیاسی جهان را از نظام دو قطبی دوران جنگ سرد به سوی یک نظم سیاسی فرا–ملی مرکب از چند مرکز قدرت سیاسی–اقتصادی بوجود آورد. در واقع، تحلیل جامعه شناختی این مقاله از جهانی شدن معاصر یک ارتباط منطقی بین لیبرالیسم جهانی، به عنوان نفوذ فرهنگی فلسفه اجتماعی لیبرال در سطح جهانی، و جهانی شدن سیاسی به عنوان فرایندی از تحول نظام دو قطبی به نظام چند قطبی پس از پایان جنگ سرد برقرار می سازد. چنین ارتباطی مورد توجه دیگر تحلیل های جامعه شناختی از جهانی شدن قرار نگرفته است.

پایان جنگ سرد یک تحول عمده سیاسی در سطح جهانی بوده که نقطه عطف جهانی شدن معاصر در بعد سیاسی خود بوده است. گور باچف ثمره تحولات سیاسی و اقتصادی همراه با پایان جنگ سرد را در داخل کشور خود و در سطح بین المللی را چنین توصیف می کند. "جامعه از نظر سیاسی و اجتماعی به آزادی دست یافته –– یک نظام اقتدارگرا، که کشور را از فرصت ثروتمند شدن محروم ساخته، بتدریج در حال از بین رفتن است. یک پیشرفت مهم به سوی تحول دمکراتیک شکل گرفته است. انتخابات آزاد، مطبوعات آزاد، آزادی

[1] See: Robert Keohan, **Hobbes's Dilemma and Institutional Change in World Politics**, (1995), p.170.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

مذهب، نهادهای مبتنی بر نمایندگی مردم، و سیستم چند جزیی به واقعیت نزدیک شده اند و حقوق بشر به عنوان یک اصل برتر شناخته شده است. یک حرکت بسوی اقتصاد مختلط شروع شده است. برابری همه انواع مالکیت به رسمیت شناخته شده--آزادی عمل تولیدکنندگان قانونی شده و سرمایه‌گذاری مشترک فعال گردیده‌اند و خصوصی سازی آغاز شده است--ما اکنون در یک دنیای جدید زندگی می‌کنیم. جنگ سرد پایان یافته است."[۱]

اگر چه با پایان جنگ سرد یک دولت جهانی یه رهبری آمریکا شکل نگرفت. اما یک حکومت جهانی دارای چند مرکز قدرت سیاسی–اقتصادی شامل آمریکا، اروپا، چین، هند، ژاپن، کشور های غیر متحد، دنیای اسلام و روسیه شکل گرفت. نظم سیاسی پس از پایان جنگ سرد دارای ماهیتی کاملاً متفاوت از نظام دو قطبی دوران جنگ سرد است. در نظم دو قطبی تصمیمات عمده سیاسی جهان توسط دو ابر قدرت گرفته می شد و منطق سازمان اجتماعی تخاصم اگرچه تخاصم سرد از طریق گسترش سلاحهای هسته ای و جنگ افزار های نظامی برای کسب قدرت بیشتر بود. در عصر حکومت جهانی منطق تخاصم سیاسی دیگر کاربرد چندانی ندارد. به جای آن منطق رقابت اقتصادی بین مراکز مختلف جهان شکل گرفته است. بدین معنی، جهانی شدن معاصر یک جهانی شدن لیبرال است. چراکه سازمان فرهنگی و سیاسی جامعه را تحت تاثیر الگوی لیبرال نظم اجتماعی تغییر داده است: نظمی جدید که واحدهای تشکیل دهنده جهان معاصر را بیشتر به مثابه واحد های رقیب و نه لزوماً دشمن یکدیگر در نظر می گیرد. بر اساس این چرخش نظری، سازماندهی افراد و جوامع ملی در دوران پس از جنگ سرد دیگر نمیتواند متکی بر اصل هابزی جنگ همه علیه همه باشد. در مقابل، باید آن نظم بر اساس اصل لاکی رقابت بین واحد هایی باشد که در پی حداکثر کردن سود و منافع خود هستند. جامعه شناسی جهانی شدن باید ارتباط بین تحول در سیاست جهانی و اقتصاد جهانی شده را نیز توضیح دهد. همانطوریکه در حوزه های فرهنگ و سیاست بین تحولات معرفتی و نهادی ارتباط نظام یافته ای قابل کشف بوده است، در زمینه تعامل بین سیاست و اقتصاد جهانی نیز چنان ارتباطاتی قابل تحقیق می باشد. در این زمینه، باید به تاثیری که پایان جنگ سرد و شکل گیری نظام چند قطبی بر توسعه بازار ها فرا–ملی در اقتصاد جهانی داشته پرداخت.

ساز و کار های جهانی شدن اقتصاد در بستر جهانی شدن فرهنگ و سیاست قابل شناسایی است. در سطح فرا–ملی، گسترش لیبرالیسم جهانی و پایان جنگ سرد بستر های فرهنگی و سیاسی–حقوقی لازم برای ایجاد بازارهای فرا–ملی را فراهم آورد. در واقع، اقتضای سازمان اجتماعی لیبرال یک کاهش قابل توجه در سهم دولت در اقتصاد می باشد. وقتی که منطق هابزی جستجوی قدرت نظامی بیشتر با پایان جنگ سرد کنار

[1] Morlc Sonle, ***Gorbachov, Man of the Twentieth Century*?** (London: Hodder Education), 2008, p.41. See also:

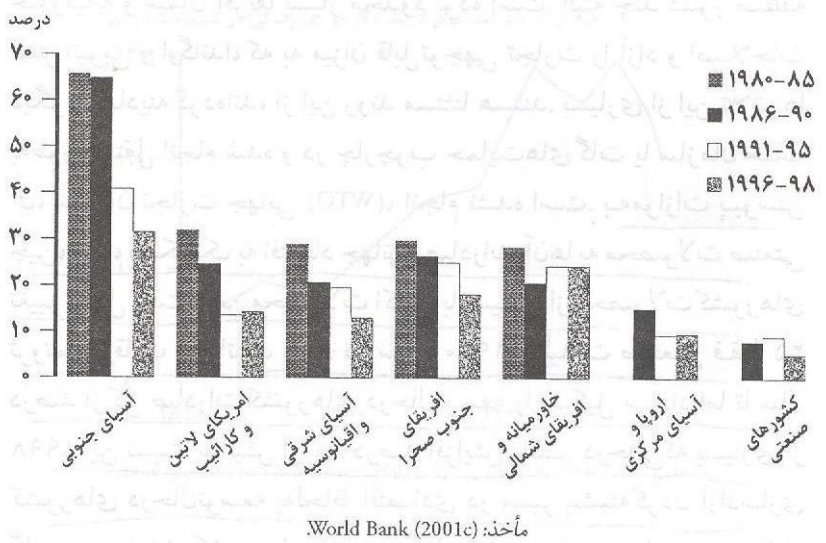
میخائیل گورباچف، ***دومین انقلاب روسیه، پروستریکا***، ترجمه عبدالرحمان صدریه (تهران : نشر آبی) ۱۳۶۶

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

گذارده شد، موانع عمده ای که فرا روی باز شدن اقتصاد های ملـی بـه روی بازارهـای جهـانی وجـود داشـت برداشته شد. با ایجاد فضای سیاسی جدید پس از دوران جنگ سرد، دولت ها خود را در فضایی تشویق کننـده برای اجرای سیاستهای تعدیل و آزاد سازی اقتصادی یافتند.

در یک فرایند یادگیری اقتصادی، پس از پایان جنگ سرد، دولتها آموختنـد کـه بـرای حفـظ و گسـترش قدرت ملی خود در فضای جدید سیاسی اگر آنها بخواهند منافع ملی خود را تضمین کنند باید ورود بخش های خصوصی خود را به بازارهای جهانی تسهیل کنند. این تسهیل از طریق کاهش تعرفـه هـای تجـاری و موانـع فراروی حسابهای سرمایه شرایط یک گذار نهادی از اقتصاد بین المللی به سوی یک اقتصاد فرا–ملی را بوجود آوردند. دولتها دریافتند که برای تطبیق با شرایط جدید سیاسی، که بر رقابت اقتصادی تا تخاصم سیاسی تاکید دارد، باید یک تغییر اساسی در سیاستهای اقتصادی خود در مواجه با اقتصاد جهانی ایجاد کنند. آنها خـود را در شرایط جدید سیاسی بیشتر یک واحد اقتصادی تا سیاسی تلقی کرده و مطابق منطق لاکـی در یـک جامعـه و اقتصاد بازار عمل کردند. مالیات بر تجارت چارچوب سیاستی را برای تجارت فـرا– ملـی و بـاز بـودن حسـاب سرمایه چارچوب سیاستی را برای سرمایه گذاری فرا– ملی فراهم می آورد. نمودار ۱–۱ نشان می دهـد کـه در دهه ۱۹۹۰ و با پایان جنگ سرد میانگین نرخ های تعرفه در مناطق مختلف جهان کاهش یافته است.

نمودار ۱–۱ میانگین نرخ های تعرفه در مناطق مختلف جهان(۱۹۹۸–۱۹۸۰)[۱]



مأخذ: World Bank (2001c).

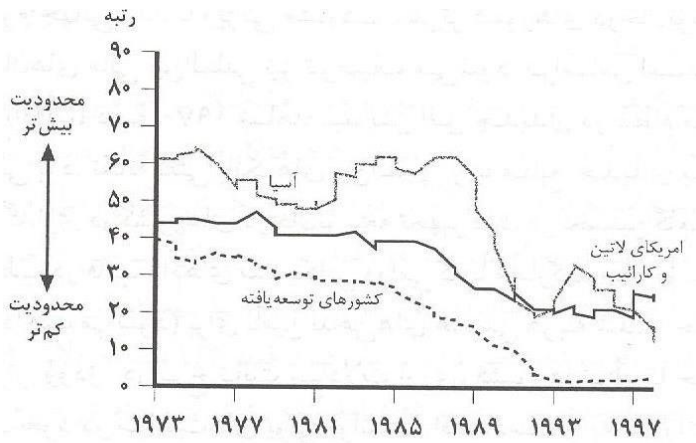
[۱] نیکلاس استرن، ***جهانی شدن، رشد و فقر:پژوهشی در طراحی اقتصاد همبسته جهانی***، ترجمه صابر شیبانی اصل، (تهران: نشر نی ۱۳۸۷)، ص۳۴.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

همانطوریکه که نمودار فوق نشان می دهد، بسیاری از کشور ها در این سالها موانع و محدودیتهای واردات خود را کاهش داده اند. کاهش متوسط نرخ تعرفه گمرکی در جنوب آسیا از ۶۵ درصد در اوایل دهه ۱۹۸۰ به ۳۰ درصد در ۱۹۹۸ حاکی از تحول عمده ای در این خصوص است. در آمریکای لاتین و در شرق آسیا این شاخص از ۳۰ درصد به ۱۰ درصد کاهش یافته است. آزادسازی اقتصادی در این زمینه در خاورمیانه و شمال آفریقا محدود بوده است. در اروپا و آسیای مرکزی نیز کاهشی در تعرفه ها اگرچه چشمگیر نبوده ولی قابل توجه بوده است. در کشورهای صنعتی نیز تعرفه ها در سالهای ۱۹۹۸-۱۹۹۶ در مقایسه با سالهای ۱۹۸۵-۱۹۸۰ نیز کاهش داشته اند.

همانند تعرفه های مالیاتی، پس از پایان جنگ سرد موانع فرا روی سرمایه گذاری خارجی نیز کاهش یافته اند. در نمودار ۱-۲ روند کاهش موانع سرمایه گذاری خارجی نشان داده شده است.

نمودار ۱-۲ موانع حساب های سرمایه ای (۱۹۹۷-۱۹۷۳)[1]



توضیح: داده‌ها از کشورهای منتخب در مناطق یادشده تهیه شده‌اند.
مأخذ: Schmukler and Zoido-Lobatón (2001).

همانطوریکه از نمودار فوق بر می آید؛ سال ۱۹۸۹ (پایان جنگ سرد) نقطه عطفی در کاهش چشمگیر موانع حساب های سرمایه ای در کشور های در حال توسعه و توسعه یافته به شمار می آید. در آسیا شتاب این کاهش بیشتر از سایر مناطق جهان بوده است، به گونه ای که در این منطقه موانع مذکور از رتبه ۶۰ در سال ۱۹۷۳ به رتبه ۲۵ در سال ۱۹۹۷ کاهش یافته است. در آمریکای لاتین و کارائیب رتبه مذکور از ۴۵ به ۲۵

[1] See: S. Schumuker and P. Zoigo-Lobaton, "**Financial Globalization: Opportunities and Challenges for Developing Countries**," World Bank, Washington D.C, Processed.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

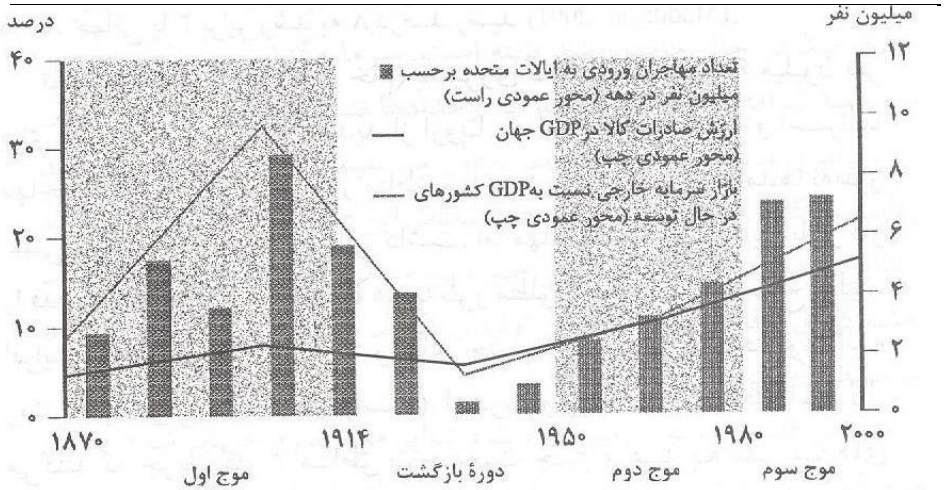
کاهش یافته و در کشورهای توسعه یافته از رتبه ۴۰ در سال ۱۹۷۳ به رتبه ۳ در سال ۱۹۹۷ کاهش زیادی یافته است.

جفری گرت در بررسی های تجربی خود درباره جهانی شدن اقتصاد یک همبستگی قوی بین رشد اقتصادی و آزاد سازی اقتصادی از طریق کاهش موانع تعرفه ای و سرمایه ای را نشان داده و می نویسد: "بین سالهای ۱۹۹۵-۱۹۷۳ یک همبستگی قوی بین جریان جهانی تجارت و متوسط مالیات روی تجارت فرا مرزی با ضریب معنی داری ۸۹/. وجود داشته است. الگوی مشابه ای در رابطه با جریانات سرمایه بین المللی و درصد کشورهای با حساب باز در سطح بین المللی دیده می شود. تنها در دهه ۱۹۹۰ بود که تعداد زیادی از کشورها حساب های سرمایه شان را باز کرده اند." [۱] در مطالعه ای که توسط بانک جهانی تحت عنوان *جهانی شدن، رشد و فقر* انجام شده به مقایسه تحولات اقتصادی در سه دوره زمانی پرداخته شده که مباحث فوق را تایید می کند. این سه دوره زمانی به سه موج جهانی شدن اقتصاد تعبیر شده است. موج سوم این تحولات اقتصادی همزمان با پایان جنگ سرد بوده و جهانی شدن اقتصاد در فاز جدید خود را نشان می دهد. در نمودار ۱-۳، این سه موج جهانی شدن اقتصاد نشان داده شده اند. موج سوم که از سال ۱۹۸۰ شروع شده با پایان جنگ سرد (۱۳۸۹) شتاب زیادی می گیرد.

نمودار ۱-۳ سه موج جهانی شدن اقتصاد[۲]

[1] Geoffrey Garrett,"**The Causes of Globalization**,"*Comparative Political Studies*, (2000), pp.948-49.
[2] See: A. Maddison, ***The World Economy, A Millennial Perspective***, (Paris: OECD) 2001.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]



مأخذ: Foreign capital stock/developing country GDP: Maddison (2001), table 3.3; Merchandise exports/world GDP: Maddison (2001), table F-5; Migration: Immigration and Naturalization Service (1998).

همانطوریکه نمودار ۱–۳ نشان می دهد، از سال ۱۹۸۰ به بعد که موج اخیر جهانی شدن اقتصاد آغاز شده ارزش صادرات کالا در تولید ناخالص جهانی از حدود ۱۲ درصد به حدود ۱۸ درصد در سال ۲۰۰۰ رسیده است. همچنین، بازار میزان بازار سرمایه خارجی نسبت به تولید ناخالص داخلی کشورهای در حال توسعه از حدود ۱۴ درصد در سال ۱۹۸۰ به حدود ۲۲ درصد در سال ۲۰۰۰ افزایش یافته است. در حالی که رشد تجارت جهانی و سرمایه گذاری خارجی کشورهای در حال توسعه در فاصله سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ کند بوده است، از دهه ۱۹۸۰ به بعد و با پایان جنگ سرد نرخهای رشد در این دو زمینه افزایش قابل توجهی را نشان می دهد.

با توجه با تحلیل ارایه شده در خصوص ابعاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جهانی شدن، رویکرد معرفتی–نهادی به جامعه شناسی جهانی شدن معاصر حاکی از آنستکه مزیت‌های نسبی فلسفه اجتماعی لیبرال در مقایسه با فلسفه اجتماعی کمونیسم، به عنوان یک مزیت ایدئولوژیک باعث شد که بلوک غرب به یک پیروزی سیاسی در پایان جنگ سرد دست یابند. این پیروزی سیاسی در واقع استفاده از الگوی لیبرال سازمان اجتماعی را در سطح جهانی گسترش داد. با ایجاد زمینه‌های فرهنگی، سیاسی و حقوقی برای گسترش فعالیت‌های بخش خصوصی در سطح فراملی، یک بازار جهانی شکل گرفت که منطق اصلی آن رقابت اقتصادی برای کسب منافع بیشتر است. در این ساختار جدید اقتصادی در حالی که شرکتهای خصوصی، بویژه شرکتهای فراملی، از حمایت دولت‌های ملی و طبقات سرمایه‌دار کشورهای خود برخوردار هستند،

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

قواعد، ساختارها و نظام قیمتهای ناظر بر بازار های فـرا ملـی توسـط بازارهـای جهـانی و عوامـل خصوصـی تشکیل دهنده آن تعیین می‌شوند. آنچه تحلیل جامعه شناختی این مقاله را متمایز می کند آنسـتکه ارتباطـات بین تحول در حوزه های معرفتی–فرهنگی را بطور نظام یافته ای با تحولات در نهاد های سیاسی و اقتصادی در سطح فرا–ملی بین کرده و جهانی شدن را فراتر از گسترش پیوند های فرا–مرزی دانسته و آنرا یک تحول ساختاری و نهادی معرفی می کند.

کاستیهای جهانی شدن لیبرال–سرمایه دارانه از دیدگاه جامعه شناسی انتقادی

در حالی که بحث های زیادی در خصوص کاستیهای جهانی شدن معاصر بعمل آمده است؛ در این مجال کوتاه صرفاً اشاره ای اجمالی به تحلیل رویکرد معرفتی–نهادی از این کاستیها می شود. نارساییهای جهانی شدن لیبرال–سرمایه دارانه را می توان حداقل به سه دسته تقسیم کرد: اول، نارساییهای فرهنگی، دوم، نارساییهای سیاسی و سوم نارساییهای اقتصادی. از نظر فرهنگی، جهانی شدن لیبرال در شرایط فقدان یک تفاهم فرهنگی در زمینه برداشتها از طبیعت انسانی و الگوی مناسب نظم اجتماعی، به عنوان توافقی در سطح عامه مردم، ناگزیر از تحمیل یکجانبه ارزشهای لیبرال و منافع سرمایه دارانه به دنیای غیر غرب بوده است. این تحمیل ارزشها و منافع از سوی جهان غیر غرب به عنوان نوعی تهاجم فرهنگی تلقی شده است. اگر چه برخی جوامع هم ار ارزشهای غربی استقبال کرده، اما بدیل تحمیل یک طرفه آن ارزشها و منافع باز تاب عمومی یک استقبال داوطلبانه را نشان نمی دهد. اعتراضها به جهانی شدن لیبرال بدلیل تهدیدهایی که آن برای هویت فرهنگی در جوامع غیر غربی داشته از مظاهر این نارضایتی از اثرات فرهنگی جهانی شدن است. بطور خلاصه، جهانی شدن لیبرال و سرمایه دارانه فاقد مکانیزم های فرهنگی لازمه برای ایجاد تفاهم در باره یک سلسله ارزشهای مشترک در سطح جهانی بوده است که ریشه در تمرکز منطق آن بر رقابت اقتصادی به جای گفتمان عقلایی دارد. بنابراین، این الگوی فرهنگی جهانی شدن لیبرال بوده که منشاء نارساییهای فرهنگی آن شده است.

از دیدگاه سیاسی، جهانی شدن لیبرال– سرمایه دارنه در پی ایجاد یک حکومت جهانی پاسخگو و شفاف نسبت به شهروندان جهان نبوده است. منطق سیاسی جهانی شدن تبدیل نظم دو قطبی دوران جنگ سرد به یک نظم چند قطبی بوده است. اما، نظام دارای چند مرکز قدرت سیاسی–اقتصادی بر آمده از فرو پاشی جنگ سرد یک نظام سیاسی به مردم جهان پاسخگو نیست. جهانی شدن لیبرال تخاصم سیاسی دوران جنگ سرد را به سمت رقابت اقتصادی دوران عصر حکومت فرا–ملی(جهانی) سوق داده است. اما، این تحول به یک گفتمان جهانی تبدیل شده که منشاء بروز یک دمکراسی جهانی باشد. جهانی شدن لیبرال براساس یک

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

چنان گفتمان عقلایی شکل نگرفته و لذا انتظار ایجاد یک حکومت جهانی پاسخگو به مردم از آن معقول نیست. جهانی شدن در بعد سیاسی دچار کمبود دمکراتیک است و این خود را در غلبه قدرتهای بزرگ سیاسی و اقتصادی بر روند جهانی شدن نشان می دهد.

از دیدگاه اقتصادی، جهانی شدن لیبرال–سرمایه دارانه به ایجاد یک نظام اقتصادی رقابتی و عادلانه در سطح جهانی منتهی نشده است. از این روی، منافع و هزینه های اقتصادی جهانی شدن به گونه ای نابرابر بین کشورهای و مردم جهان توزیع شده است. در شرایطی که جهانی شدن اقتصاد به ایجاد یک بازار فرا–ملی منتهی شده که متشکل از بخش های خصوصی و غیر دولتی است، با توجه به نارساییهای فرهنگی و سیاسی آن، جهانی شدن اقتصاد موجب شکل گیری یک بازار فرا–ملی رقابتی نشده است. بازار جهانی دارای ماهیتی الیگاپولی است که حاکی از وچود نوعی رقابت اقتصادی بین واحدهای آن می باشد. دانش اقتصادی نشان داده است که چنین ساختاری در بازار به توزیع عادلانه و کاراء منتهی نمی شود. اگر چه، جهانی شدن اقتصاد فضای رقابتی تری را در سطح جهانی ایجاد کرده است. چنین رقابتی از محدودیتهای زیادی برخوردار بوده و تا یک رقابت واقعی و عادلانه فاصله زیادی دارد.

بطور خلاصه، نارساییهای جهانی شدن معاصر در ابعاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آن دارای ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر هستند. اگر در حوزه اقتصاد منافع و هزینه های جهانی شدن بطور ناعادلانه ای بین کشورها و گروههای اجتماعی تقسیم شده است، یکی از دلایل اصلی این نابرابری در بعد اقتصادی فقدان یک حکومت جهانی مردمی است و اگر جهانی شدن لیبرال تمایلی به ایجاد یک چنان حکومت دمکراتیکی نداشته است، یکی از ریشه های اصلی آن عدم حساسیت به ایجاد یک گفتگوی عقلایی بین جوامع و افراد در خصوص نحوه مدیریت امور جهانی بوده است.

عقل گرایی انتقادی و الگوی تجویزیی برای جهانی شدن گفتگویی

از عقل گرایی انتقادی برای بر طرف کردن نارساییهای جهانی شدن معاصر می توان بهره گرفت. اگر ریشه نهایی کمبود های جهانی شدن معاصر در فقدان یک تفاهم فرهنگی در مورد آن ارزشهای مشترکی است که بر اساس آنها جوامع و انسانها می توانند مسایل مشترک جهانی خود را حل کنند، تاسیس نهاد های اجتماعی جهانی برای حل این مسایل نیاز به یک گفتگو بین جوامع و افراد دارد که از بستر آن نوعی اتفاق نظر در خصوص آن ارزشهای مشترک بوجود آید. دانش جامعه شناسی این درس را برای مطالعات جهانی شدن در بر دارد که برای ایجاد یک نظم اجتماعی عادلانه و مردمی لازم است که اعضاء جامعه روی یک سری ارزشهای مشترک توافق کرده و نهاد های اجتماعی خود را بر اساس آن توافق برای حل مسایل

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

اجتماعی مشترک تاسیس کنند. این یافته مهم ما را به سمت یک الگوی تجویزی برای جهانی شدن هدایت می کند که می توان آنرا جهانی شدن گفتگویی نامیده و جایگزینی برای جهانی شدن لیبرال به شمار آورد.

سخن این قسمت آنستکه عقل گرایی انتقادی می تواند اساس یک گفتگوی عقلایی و انتقادی بین جوامع و افراد برای شکل دهی به ارزشهای مشترکی باشد که وجود آنها برای تاسیس یک نظم جهانی با ثبات و عادلانه ضروری است. اما سئوال آنستکه چگونه عقل گرایی انتقادی در جهانی که در آن دیدگاه های متفاوتی در باره طبیعت انسانی و نظم اجتماعی مطلوب وجود دارد زمینه شکل گیری باورها و ارزشهای مشترکی را درباره انسان و جامعه فراهم می آورد؟

برای پاسخ به این سئوال ابتدا لازم است که اشاره ای مجدد به ویژگی معرفت شناختی عقل گرایی انتقادی داشته باشیم. همانطوریکه قبلاً بحث شد، عقل گرایی انتقادی به لحاظ معرفت شناختی قلمرویی بین جزمی گرایی معرفت شناختی و نسبی گرایی معرفت شناختی را تشکیل می دهد. این مقاله استدلال می کند که نه جزمی گری و نه نسبی گرایی نمیتوانند چارچوبی معرفت شناختی برای توضیح امکان گفتگو بین فرهنگها و جوامع باشند. چراکه در چارچوب رویکرد جزمی گرایانه امکان تغییر پاره ای از نظام معرفتی–ارزشی یک فرد یا یک جامعه از طریق یادگیری از فرد یا جامعه دیگر وجود ندارد. دلیل آنستکه یک فرد یا جامعه جزمی نگر خود را حق یا درستی مطلق انگاشته و چیزی برای یادگرفتن از طرف مقابل در دنیای جزمی وی وجود ندارد. همچنین، در چارچوب رویکرد نسبی گرایانه امکان تغییر پاره ای از نظام معرفتی–ارزشی فرد یا جامعه در راستای یادگیری و تفاهم با دیگران وجود ندارد. دلیل آنستکه در دنیای فرد یا جامعه نسبی گرا اساساً حقیقتی برای یادگیری وجود ندارد. چون نسبی گرا اساساً وجود یک باور عینی و حقیقی را انکار می کند، امکان مفاهمه و گفتگو برای دستیابی به نوعی توافق را نیز رد می کند.

اما در چارچوب نظریه معرفت شناختی عقل گرایی انتقادی امکان کفتگو و مفاهمه برای دستیابی به نوعی توافق در باره موضوع مورد بحث وجود دارد. چراکه فرض اساسی گفتگو آنستکه هیچیک از طرفین گفتگو دارای دانش مطلق یا عقلانیت کامل نیستند. اگر فرض گفتگو غیر از این باشد، در واقع دیگر نیازی به گفتگو نیست. فرد یا جامعه ای که از عقلانیت و دانش کامل برخوردار است، چه نیازی به گفتگو برای یادگیری و تکمیل دانش یا عقلانیت خود دارد. از سوی دیگر فرض یک گفتگوی عقلایی و انتقادی آنستکه که حقیقتی وجود دارد که می توان بدان نزدیک شد. بدون وجود چنان حقیقتی در واقع گفتگو در فضایی آکنده از شک و تردید صورت می گیرد و فقدان هر گونه معیاری برای حقیقت امکان مفاهمه و یادگیری را از بین می برد. در چارچوب عقل گرایی انتقادی این امکان بوجود می آید که افراد و جوامع با پذیرش محدودیت دانش و عقلانیت خود از یکسو و با پذیرش وجود حقیقتی از سوی دیگر اولاً بتوانند پاره هایی از نظام معرفتی–ارزشی

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

خود را در صورت مواجه با دلایل خوبی در راستای نزدیک شدن به حقیقت اصلاح کرده و ثانیاً با نقد کمبودهای موجود در دیگر نظام های معرفتی–ارزشی از آنها نیز دعوت به اصلاح خود کنند. در این شرایط در فرایندی تدریجی از تطبیق و اصلاح دو طرفه می توان انتظار داشت که طرفین گفتگو با یادگیری متقابل به تفاهمی اگرچه محدود در مورد چگونگی تنظیم روابط اجتماعی خود در سطح ملی یا جهانی دست یابند.

بحث این مقاله آنستکه اگر افراد و جوامع منطق عقل گرایی انتقادی را بپذیرند، آنها وارد یک گفتگوی عقلایی و انتقادی خواهند شد که باعث دستیابی آنها به نوعی توافق در مورد یک سری باورها و ارزشهای مشترک خواهد شد. در مرکز این باورهای مشترک خود این باور به باز بودن به نقد و یادگیری از خطاها قرار دارد. جهانی شدن گفتگویی الگویی از جهانی شدن است که افراد و جوامع را دعوت به گفتگویی عقلایی و انتقادی با یکدیگر می کند. در جهانی شدن گفتگویی فر ض بر آنستکه دسترسی افراد به عقل انتقادی می تواند آنها را وارد گفتگویی در سطح فرا– ملی کند که ثمره آن رسیدن به تفاهم در مورد چگونگی اداره امور جهان بر اساسی عادلانه و صلح آمیز باشد.

در الگوی تجویزی جهانی شدن گفتگوی دلیلی برای تحمیل یکجانبه ارزشهای یک تمدن یا جامعه خاص بر دیگر جوامع و تمدنها وجود ندارد. چراکه افراد و جوامع خود باید بطور داوطلبانه ارزشها و باورهای مورد نظر خود را انتخاب کنند. در جهانی شدن گفتگویی نمی توان نظم جهانی را بر اساس منطق هابزی تخاصم سیاسی یا منطق لاکی رقابت اقتصادی پایه ریزی کرد. بلکه یک جامعه جهانی عادلانه و مردمی باید براساس منطق کانتی گفتگوی عقلایی و انتقادی شکل گیرد. جامعه جهانی که ثمره چنان گفتگویی خواهد بود جامعه ای از افراد و جوامع است که یکدیگر را دشمن یا رقیب نمی دانند. بلکه برعکس آنها یکدیگر را دوستانی می دانند که دارای حقوق برابر انسانی بدلیل دسترسی بالقوه برابر خود به عقل انتقادی بوده و باید دارای فرصتی مشابه برای شکل دهی به نظم جهانی و بهره مندی از آن داشته باشند. منافع اقتصادی جهانی شدن گفتگویی نیز در بستر ساختار دمکراتیکی که آن برای اداره امور جهان تجویز می کند بطور عادلانه میان کشورها و جوامع توزیع خواهد شد.

در چارچوب جهانی شدن گفتگویی، وقتی افراد و جوامع وارد گفتگویی عقلایی و انتقادی با یکدیگر می شوند آنها ناگذیر از پذیرش استدلالات درستی می شوند که طرفین گفتگو ارایه می کنند، مگر آنکه بخواهند از اصول عقل گرایی انتقادی عدول کنند. این استدلالات درست می تواند در مورد طبیعت انسانی، حقوق افراد و یک نظم اجتماعی عادلانه و صلح آمیز باشد. آنها لاجرم باید دیدگاههای قبلی خود را به نوعی تعدیل کنند که به پیامد های استدلالات درست سازگار باشند. ثمره منطقی این الگوی تجویزی جهانی شدن پذیرش یک سری حقوق فرا– ملی یا جهانی برای همه شهر وندان جهان فارغ از وابستگی های آنها به ملیت، فرهنگ . قومیت خاص است که می تواند شاکله نظام هنجاری ای را تشکیل دهد که افراد و جوامع

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

باید به آن برای سازمان دهی جهان احترام بگذارند. انسانها بواسطه دسترسی به عقل انتقادی باید دارای حقوق برابری برای شکل دهی به نظم جهانی، که در آن زندگی می کنند، باشند. این حقوق برابر، که در فرایند جهانی شدن گفتگویی عملاً به رسمیت شناخته می شوند، مبنای حقوقی جامعه ای را می سازند که لایه فرا تر از نظام های حقوقی در سطح ملی را تشکیل می دهد.

در فرایند جهانی شدن گفتگویی ضرورتی برای تحمیل یک نظام حقوقی خاص بر دیگر افراد و جوامع وجود ندارد. افراد در سطح فرا- ملی دارای حقوق برابری هستند که ناشی از تعلق آنها به سیستم حقوق شهروندی خاصی نیست که آنها بواسطه ملیت خود از آن برخوردار هستند. این حقوق برابر فرا- ملی این امکان را به شهروندان جهانی میدهد که حکومت جهانی در حال شکل گیری را نسبت به خواستهای خود پاسخگو سازند. افراد باید در قالب جهانی شدن گفتگویی یک نظم سیاسی در سطح فرا- ملی تاسیس کند که به آنها اقتدار سیاسی لازم برای مشارکت مستقیم و غیر مستقیم در تصمیم گیری های عمده جهانی، که بر زندگی آنها تاثیر می گذارد، بدهد. این قدرت سیاسی زمینه پاسخگو ساختن نظام اقتصادی جهان به نیازهای واقعی مردم جهان را فراهم می آورد. جهانی شدن گفتگویی از تفاهم فرهنگی آغاز شده و مذاکره در مورد نحوه اداره عادلانه امور اقتصادی جهان ختم می گردد.

پیامد ها ی جهانی شدن برای توانمند سازی نظام تعلیم و تربیت برای توسعه ملی

پیامدهای جهانی شدن برای نظام تعلیم و تربیت، بویژه از دیدگاه توسعه ملی، را می توان از دو زاویه مورد بررسی قرار داد. زاویه اول، پیامدها ی الگوی موجود جهانی شدن برای نظام تعلیم و تربیت که در این مقاله از آن به عنوان جهانی شدن لیبرال-سرمایه دارانه یاد شد. زاویه دوم، پیامد های الگوی مطلوب جهانی شدن برای نظام تعلیم و تربیت که در این مقاله به عنوان جهانی شدن گفتگویی نام برده شد. به نظر میرسد که دو نوع پیامد های لازمه نتایج خاص خود را نیز از زوایه تاثیری که بر توسعه ملی خواهند گذارد در خواهند داشت. پیش از بررسی این پیامدها، لازم است که اشاره ای به نظام تعلیم و تربیت و رویکرد های نظری مرتبط با آن صورت گیرد تا زمینه برای ورود به بحث درباره پیامدهای مذکور فراهم آید.

نظام تعلیم و تربیت: نهادها و رویکرد های نظری

در یک تعریف ساده، نظام تعلیم و تربیت را می توان ناظر بر کلیه اقداماتی دانست که توسط جامعه برای پرورش قوای ذهنی افراد-- بویژه برای افزایش سطح دانش و آگاهیهای آنها نسبت به خود، جامعه و جهان-

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

– بعمل می آید.[۱] این تعریف از نظام تعلیم و تربیت آنرا با مقوله فرهنگ که نقش مهمی در تغییرات اجتماعی در سطح ملی و جهانی دارند، مرتبط می سازد. گیلفورد گیرتس در تعریفی از فرهنگ آنرا شبکه ای از معانی و ارزشها می داند که رفتار های افراد جامعه را کنترل می کند. او طبیعت انسانی را به گونه ای تعریف می کند که اساساً تحت کنترل این گونه شبکه های معانی و ارزشها قرار دارد.[۲] امروزه جامعه شناسان فرهنگی، مانند جفری الکساندر، اهمیت چنین شبکه ای از معانی و ارزشها در شکل گیری رفتار فردی و حیات اجتماعی را به خوبی توضیح داده اند. الکساندر این شبکه معانی را دارای قدرت تاثیری گذاری مستقل در شکل گیری نظم اجتماعی دانسته و از آن طریق برای فرهنگ یک جایگاه بنیادی در نظریه جامعه شناسی، که در پی تبیین کارکرد نظم های اجتماعی است، قایل می شود.[۳]

با توجه به تعاریف فوق از نظام تعلیم و تربیت و فرهنگ می توان گفت که نظام تعلیم و تربیت یک جامعه از طریق پرورش قوای ذهنی افراد جامعه می تواند نقش مهمی در شکل گیری فرهنگ جامعه داشته باشد، چرا که افراد با اعتقادات و رفتار های خود شبکه هایی از معانی را می سازند که به نوبه خود بر کنش اجتماعی آنها تاثیر گذار اند. نظام تعلیم و تربیت یک جامعه از طریق نهادها و عناصر تشکیل دهنده خود این تاثیرات را بر فرهنگ، تغییرات اجتماعی و از آن طریق بر شکل گیری نظم اجتماعی می گذارد. در یک تقسیم بندی ساده، می توان عناصر و نهاد های نظام تعلیم و تربیت را به ترتیب زیر طبقه بندی کرد[۴]:

- نظام تعلیم و تربیت رسمی(شامل نهاد هایی مدرسه، دانشگاه و سازمانهای آموزش فنی و حرفه ای)
- نظام تعلیم و تربیت غیر رسمی (شامل نهاد هایی مانند خانواده، رسانه ها و نهاد های آموزشی غیر دولتی)

هر یک از این نهاد ها به گونه ای در پرورش قوای ذهنی اعضاء جامعه نقش ایفاء میکنند. امروزه بخش عمده ای از اوقات کودکان، نوجوانان و جوانان یک جامعه در مراکز آموزش رسمی صرف شده و بدون تردید این مراکز در شکل دهی به باورها و ارزشهای اقشار مختلف، به ویژه اقشاری،که مستقیماً تحت نفوذ این گونه آموزشها قرار دارند، تاثیر بسزایی دارند. همچنین نهادهای غیر رسمی نظام تعلیم و تربیت، مانندخانواده و رسانه ها، در شکل دهی به باورها و ارزشهای افراد تاثیر قابل توجهی دارند. در حالی که نهاد های رسمی از طریق

---

[۱] نگاه کنید به: امان الله صفوی، ***روند تکوینی و تطبیقی تعلیم و تربیت جهانی در قرن بیستم***، ترجمه ئ تالیف، (تهران: انتشارات رشد) ۱۳۶۶، ص۱۷۳.

[2] See: C. Geertz, ***The Understanding of Cultutes***, (USA: Basic Books) 1993.

[3] See: J. Alexander, ***The Meaning of Social Life: A Cultural Sociology***, (UK: Oxford University Press) 2003, pp.3-26.

[۴] نگاه کنید به: ولفگانگ برزینک، ***نقش تعلیم و تربیت در جهان امروز***، ترجمه مهر آفاق بایوردی (تهران: مرکز نشر دانشگاهی) ۱۳۷۱.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

برنامه های درسی خود به تربیت ذهنها می پردازند، نهاد های غیر رسمی از طریق آموزشهای غیر مستقیم خود با رفتار ها، گفتگو های غیر رسمی و انواع تبلیغات در شکل دهی به باور ها و ارزشهای افراد موثر واقع می شوند. اگرچه هدف از این قسمت بررسی تفصیلی پیامدهای جهانی شدن برای هریک از نهادهای نظام تعلیم و تربیت نبوده و چنان مطالعه ای خود نیازمندتحقیقی مستقل است، در این مجال کوتاه، تنها به پیامدهای کلی جهانی شدن بر توانمند سازی نظام تعلیم و تربیت در راستای توسعه ملی می پردازیم.

در کنار شناسایی نهاد ها و مولفه های نظام تعلیم و تربیت، اشاره ای به رویکرد های نظری در این خصوص حایز برای بحث حاضر دارای اهمیت است. در حالی که طبقه بندی های مختلفی از نظریه های تعلیم و تربیت صورت گرفته است،[۱] آنچه برای بحث حاضر دارای اهمیت است، دیدگاهی است که این نظریه ها در مورد ماهیت انسان و اهداف مطلوب برای زندگی انسانی داشته و بر اساس آن الگو های تعلیم و تربیتی خود را ارایه کرده اند. جان. پ. وین در کتاب مبسوطی که در رابطه با نظریه های تربیتی نگاشته است، بر این نکته اساسی تاکید می کند که برداشت نظریه پردازان تربیتی از طبیعت انسانی نقش مهمی در شکل گیری نظریه های آنها داشته است.[۲]

وقتی از این دیدگاه به نظریه های تعلیم و تربیت نگاه می کنیم، وجه مشترکی بین این نظریه ها و تحلیل معرفتی–نهادی به جهانی شدن قابل ملاحظه خواهد بود. در هر دو تحلیل نظری برداشت ها از طبیعت انسانی و الگوی مطلوب رفتار و زندگی وی نقش کلیدی در درک نقش تربیت و فرهنگ در شکل گیری نظم اجتماعی در سطوح ملی و جهانی دارد. پیامدهای جهانی شدن برای توانمند سازی نظام تعلیم و تربیت را نیز می توان از این زاویه مورد توجه قرار داد.

در میان نظریه های تربیتی یونان باستان، نظریه تربیتی افلاطون دارای اهمیت و جایگاه خاصی است.[۳] نظریه تربیتی افلاطون علاوه بر تاکیدی که بر دو گانگی جسم و روح در الگوی انسان شناسی خود داشته که تعلیم و تربیت را وسیله ای برای تعالی روحی می داند، بر تفاوت در استعداد های ذاتی انسانها در الگوی مذکور تاکید می کند. بر این اساس، نظریه های انسان شناختی و تربیتی افلاطون یک نظم اجتماعی را توصیه می کند که در بستر آن نظام تعلیم و تربیت جامعه باید به گونه ای عمل کند که هر کس بتواند استعداد های ذاتی خود را شکوفا سازند. از آنجاییکه نظریه انسان شناختی افلاطون حاکی از آنستکه انسانها دارای خمیر مایه

---

[۱] برای مروری بر این طبقه بندی ها نگاه کنید به مقاله: محمد جعفر پاک سرشت، **نظریه های تربیتی و چالشهای نظریه پردازی در آموزش و پرورش در ایران**، *فصلنامه نو آوریهای آموزشی* ، شماره ۲۰، سال ششم، تابستان ۱۳۸۶، صص.۱۳۸–۱۲۶. همچنین نگاه کنید به: جرالد گوتک، ***مکاتب فلسفی و آراء تربیتی***، ترجمه محمد جعفر پاک سرشت، (تهران: انتشارات سمت) ۱۳۸۵.

[2] See: P. J. Wynne, ***Theories of Education***, (New York: Harper and Row), 1963.

[3] See: J. Bloom and R. Hobson, ***Theories of Education***, (Sydney: John Wily and Sons), 1974. p.22.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

های متفاوتی بوده، مثلاًدر برخی جوهره عقلانیت، در برخی دیگر مایه جسارت، و در برخی دیگر استعداد مال اندوزی و ثروت قوی است، نظریه تربیتی وی در راستای ساختن مدینه فاضله ای که بتواند استعداد همگان را شکوفا سازد نیز تحت تاثیر نظریه انسان شناسی دلالت بر آن دارد که نظام تربیتی جامعه نیز باید به گونه ای سازمان یابد که هر کسی را در موضع واقعی خودش که متناسب با شکوفایی استعداد های خودش باشد قرار دهد. برای مثال، طبق نظریه افلاطون کار سیاست و ماک داری به عقلا (حاکمان حکیم)، کار تامین امنیت و پاسداری از کشور به نگاهبانان و امر تولید ثروت و رایه خدمات به طبقه سوم سپرده می شود. کار نظام تعلیم و تربیت چنین جامعه ای آنستکه برای هر قشری برنامه ای آموزشی و پژوهشی در خور استعداد افراد آن فراهم آورد.

در قرون وسطی مسیحی، نظریه تربیتی مذهبی تحولی در نظریه های تعلیم و تربیت به شمار می آمد. بر اساس این تعریف از انسان به عنوان موجودی که به صورت خدایی آفریده شده مقوله دو گانگی روح و جسم را به دو گانگی خیر و شر در وجود انسان گسترش داد. این دو گانگی ثمره تبعیت از دستورات الهی از یکسو و پیروی از خواستهای نفسانی که توسط عقل انسانی توجیه می شود از سوی دیگر بوجود می آید. در نظریه تربیتی کلیسای قرون وسطی دکترین گناه ازلی دلالت بر آن داشت که آدمی ذاتاً متمایل به گناه و فساد بوده و تنها از طریق ریاضت و تهذیب نفس است که می تواند از شر دوری کرده و پیرو دستورات الهی باشد. در این شرایط، نظام تعلیم و تربیت باید به گونه ای عمل کند که انسانها را متقاعد به پیروی از دستورات الهی برای دستیابی به یک زندگی شایسته کند. در آموزه های مسیحی قرون وسطی، عقل بشری باید آموزه های مذکور را بی چون و چرا تایید کند. عقل خادم ایمان است. بدین ترتیب، نظام تعلیم و تربیت مسیحی در قرون وسطی در پی آماده ساختن افراد برای رستگاری از طریق پیروی از دستورات مسیح بود.

رنسانس اروپایی واکنشی جدی به نظریه های انسان شناختی و تربیتی دوران قرون وسطی، بویژه نظریه های مسیحی بود. رنسانس یک تحول معرفتی از برداشت درباره انسان و جامعه به مثابه موجودی تحت سلطه فکری کلیسای ارتودوکس به سوی موجودی بود که بر آن اساس عقل بشری می توانست خود به پیام وحی را درک و تفسیر کند. بعلاوه، عقل وسیله ای مهم برای شناخت طبیعت و جامعه به شمار می آمد. این تحول عمده در برداشتها از نقش عقل بشری، جایگاه جدیدی برای نظام تعلیم و تربیت در شکل دهی به رفتار مطلوب انسانی و ایجاد نظم اجتماعی مطلوب بوجود آورد. تعلیم و تربیت به مثابه چارچوبی برای پرورش قوای عقلی و ذهنی انسانها برای تحقق اهداف مطلوبی که عقل در تعیین آنها نقش دارد تعریف می شد. نظریه های تربیتی در این دوره، مانند نظریه های اراسموس، رابله و لوتر، در پی اصلاح نظریه تربیتی کلیسای قرون وسطی بودند، به گونه ای که رویکرد جزمی، خشک و ریاضت کشانه آنرا تعدیل کنند. بویژه در نظریه تربیتی لوتر، اگرچه هدف هن.ز پرورش انسان مومن مسیحی است، اما هدف در عین حال آنستکه از طریق آموزش و

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

پرورش انسانها را طوری تربیت کرد که بتوانند مستقلاً از عهده خواندن، فهمیدن و تفسیر کتب مقدس بر آیند. نه اینکه صرفاً پیام وحی را از کلیسا بشنود.[۱]

در قرون بعدی پس از آغاز رنسانس، تحولات گسترده تری در نظریه های انسان شناسی و تربیتی بوجود آمد که برداشتها در مورد جایگاه نظام تعلیم . تربیت در توسعه انسانی و اجتماعی را متحول ساخت. برای مثال، ژان ژاک روسو نظریه طبیعت گرایانه خود را مطرح کرد که به نظر برخی یک انقلاب کپرنیکی در نظریه های تربیتی بود. روسو در نظریه تربیتی خود دکترین گناه ازلی را رد کرده و مدعی شد که انسانها ذاتاً پاک بوده و تمایل به درستی دارند. در الگوی انسان شناختی روسو، انسان ذاتاً پاک، فعال، کنجکاو و مستعد رشد است. در چارچوب این برداشت از طبیعت انسانی، کار نظام تعلیم و تربیت جامعه چیرگی بر طبیعت شرور انسانها از طریق ریاضت و تهذیب نفس نیست، بلکه همراهی با آن برای شکوفایی استعداد های ذاتاً خیر می باشد. در این دیدگاه، خواستهای موجود باید اساس آموزش و پرورش قرار گیرد نه برنامه و محتوای از پیش تعیین شده.. رویکرد های نوین به انسان و نظریه های تربیتی به نوعی توسط دیگر متفکران عصر روشنگری، مانند کانت، هگل، کنت و اسپنسر، تعقیب شد.[۲]

در قرن بیستم، نظریه های تربیتی توسعه پیدا کرده اند. از جمله تحولات نظری مهم در این زمینه نظریه تربیتی عملگرایی جان دیویی است. این نظریه نیز بر یک الگوی انسان شناختی تکیه دارد که از نسبیت گرایی معرفت شناختی تغذیه می شود. در این الگوی انسان شناختی، حقیقت امری موقتی است که در تعاملات انسان، به عنوان موجودی زیستی–اجتماعی، رقم میخورد. در این تعاملات انسان با مسایل نویی روبرو می شود که راه حل های نو می طلبد. در جهان متغییری ،که در بستر آن کنش انسانی شکل می گیرد، اندیشه نیل به یقین و حقیقت غایی چیزی جز خیال پردازی نیست. در این شرایط تنها چیزی که می تواند تکیه گاه انسان در رویارویی با مسایل جدید باشد استفاده از تجربه است. عمل گرایی یعنی در مواجه با مسایل نو از تجربه باید برای اتخاذ تصمیم مناسب استفاده کرد. با این نگرش انسان شناختی دیویی در نظریه تربیتی خود اصالت را به تجربه های فردی می دهد، اما در عین حال، برای تعاملات و همکاریهای گروهی نیز ارزش زیادی قایل است. از نظر دیویی تعلیم و تربیت نه درباره زندگی بلکه خود عین زندگی است. زندگی سراسر رشد و پویایی است. ابزار آن هم بازسازی تجربه است که مدام ما را در رویارویی با دنیای متحول پیرامونمان

---

[۱] نگاه کنید به: پاک سرشت، **نظریه های تربیتی و چالش های نظریه پردازی در آموزش و پرورش ایران**، (۱۳۸۶) صص.۱۳۴-۱۳۳.

[۲] همان، (۱۳۸۶) ص. ۱۳۵.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

یاری می دهد. نظام تعلیم و تربیت با ترویج روحیه و روش عملگرایی می تواند افراد . گروه های انسانی را برای مواجه با مسایل نو آماده سازد. [۱]

در دهه های پایانی قرن بیستم رویکرد پست مدرنیسم وارد ادبیات مطالعات تعلیم و تربیت شد. نگاه منفی پست مدرنیسم به فرا روایتها و هر نوع تعمیم کلی و نیز دور شدن از استفاده از معیار های عقلی برای تحلیل های جهان شمول نسبیت گرایی معرفت شناختی جنبش پست مدرن را دارای پیامدهای خاصی برای نظام تعلیم و تربیت جامعه کرد. بر اساس معرفت شناسی و انسان شناسی پست مدرن، انسانها نباید خود را گرفتار هیچگونه کل گرایی کرده و از هر گونه جزمیت نگری ناشی از فرا روایتها اجتناب کنند. در این شرایط، آموزه تربیتی پست مدرن آن استکه باید بر خلاف مدرنسیم در نظام آموزشی و تربیتی به تفاوتها، غیریت ها و تمایزات بها داده شود. از نظر تعلیم و تربیت، رویکرد پست مدرن به سیاست ها و برنامه های غیر متمرکزی توجه دارد که به حاشیه رفتگان و اقلیت ها در معانی مختلف قومی، زبانی، فرهنگی و جنسیتی توجه خاص دارد. بر این اساس، نظریه تربیتی باید به جای تمرکز بر ارایه گفتمان های کلی و فراگیر بر گفتمان های جزیی تر و ویژه تبدیل شود.

هدف از اشاره به نظریه های تربیتی فوق فراهم آوردن زمینه برای توضیح ارتباط بین تحلیل ما از کارکرد ها و نقش نظام تعلیم و تربیت در توسعه انسانی و اجتماعی و تحلیل ما از فرایند جهانی شدن است. درک پیامد های جهانی شدن برای توانمندسازی نظام تعلیم و تربیت در راستای توسعه ملی از این رهگذر امکان پذیر می شود. نظام تربیتی از طریق عوامل معرفتی–فرهنگی بر جهانی شدن تاثیر گذارده و برای مواجه هوشمندانه با آن نیز باید نظام تربیتی توانمند گردد.

پیامد های جهانی شدن لیبرال برای نظام تعلیم و تربیت در راستای توسعه ملی

با اشاره به رویکرد های نظری به جایگاه نظام تعلیم و تربیت در ایجاد یک زندگی مطلوب فردی و اجتماعی و بیان ارتباط این رویکرد ها با الگوی انسان شناسی زمینه برای توضیح اینکه چگونه جهانی شدن لیبرال می تواند بر نظام تعلیم و تربیت، بویژه از دیدگاه توسعه ملی اثر بگذارد.

همانطوریکه در تحلیل جامعه شناختی از جهانی شدن معاصر آورده شد، جهانی شدن لیبرال خود ثمره یک تحول معرفتی بوده که نهایتاً ریشه در تغییر نگرش ها در باره انسان و نظم اجتماعی مطلوب داشته است. تحول معرفتی از الگوی هابزی کنش انسانی و نظم اجتماعی به سمت الگوی لاکی یا لیبرال حاکی از یک تغییر مهم در باورها و شبکه معانی دارد که انسانها در قالب آن عمل می کنند. در جوامع غربی این تحول معرفتی– نهادی فرایندی بوده که از جنبش های مدنی آغاز شده و با تسری به سطح عامه مردم از طریق یک فرایند یادگیری اجتماعی منجر با تحولات نهادی شده است. در این فرایند یادگیری اجتماعی نظام تعلیم و

[1] See: John Dewey, ***Experinces and Nature***, (La Salle, Illinois: Open Court) 1961.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

تربیت در غرب -- همانطوریکه در رویکرد های نظری به تعلیم و تربیت در غرب به آن اشاره شد-- نیز با ترویج نگرش های جدید به انسان و حقوق وی و نیز نظم اجتماعی که بتواند چنان نگرش و حقوقی را تحقق بخشد به تحول معرفتی-نهادی مذکور کمک کرده است.

در سطح فرا-ملی توسعه الگوی لیبرال کنش انسانی و نظم اجتماعی محصول یک فرایند یادگیری یا تربیتی از پایین به بالا نبوده است. همانطوریکه قبلاً بحث شد، این فرایند نوعی یادگیری و تغییر نگرش از بالا به پایین بوده است که بیشتر در سطح رهبران کشورها و نه آحاد مردم صورت گرفته است. با توجه به ماهیت تحول معرفتی-نهادی، که در بستر جهانی شدن لیبرال صورت گرفته است، می توان به موضوع اثرات و پیامدهای جهانی شدن معاصر بر نظام تعلیم و تربیت در سطح ملی پرداخته و توامندسازی آن برای توسعه ملی را از این زاویه مورد بررسی قرار داد.

همانطوریکه در تحلیل های جامعه شناسی انتقادی جهانی شدن آورده شد، جهانی شدن لیبرال دارای اثرات مثبت و منفی برای جهان بویژه جوامع غیر غربی بوده است. از این روی، پیامدهای جهانی شدن برای نظام تعلیم و تربیترا نیز باید با توجه به این پیامدها، بویژه در ابعاد فرهنگی و تربیتی مورد بحث قرار داد. جهانی شدن لیبرال زمینه را برای گسترش نگرش باز تری در سطح جهانی در مورد آزادی انسان، حقوق اجتماعی افراد و سازمان اجتماعی ای که بتواند چنان آزادی و حقوقی را تحقق بخشد فراهم آورده است. این لاجرم برای جوامع غیر غربی خالی از فایده نخواهد بود. از این نقطه نظر یک پیامد مثبت جهانی شدن برای نظام های تعلیم و تربیت در سطح ملی آنستکه به مقوله آزادی فکری و عملی انسانها و نیز نظامات حقوقی، سیاسی و اقتصادی که تضمین کننده چنان آزادی ها و حقوقی باشد، توجه تازه ای کنند. همانطوریکه، در مباحث قبلی آورده شد، رویکرد های تربیتی که به عقل انتقادی و اهمیت آن برای درک آزادی افراد و نهادهای اجتماعی مطلوب بها لازمه را نمی دهند، لاجرم به نوعی نظام های تعلیمی و تربیتی جزم گرایانه و خشک منتهی می شوند. این در حالی است که توسعه پایدار و همه جانبه در دنیای امروز بدون انسانهای که از تربیت خلاقانه برخوردار باشند امکان پذیر نمی باشد.

بنابراین، یک پیامد مهم جهانی شدن لیبرال برای توانمند سازی نظام تعلیم و تربیت در راستای دستیابی به اهداف توسعه ملی زمینه ای است که برای تغییر نگرش ها در مورد حقوق انسان، نقش عقل در کنش خلاقانه انسانی و یک نظام اجتماعی ای است که بتواند بهتر عدالت و کرامت انسانی را متحقق سازد. محمود سریع القلم در مقاله ای تحت عنوان *ضرورت های تربیتی برای قرن بیست و یکم* جهانی شدن را به فرایند ایجاد فضای جدیدی در سطح بین اللملی تشبیه می کند که زمینه را فراهم آورده تا انسانها از طریق یادگیری از دیگر تمدنها، فرهنگها و جوامع بتوانند به درجه تازه ای از تربیت دست یابند. وی در این راستا می نویسد:

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

"میدان فراگیری و بکار گیری جهان فعلی در تاریخ بشری نظیر ندارد. علم و ارتباطات همگان را به یکدیگر منصل کرده است. تربیت و آموزش نسبت به نظام بین الملل به معنای فرا گیری و گزینش منطقی از محیط خارجی است. به درجه ای که انسانها تربیت شوند تا درباره دیگران بخوانند، تامل کنند و بهره جویی کنند، به همان درجه، در کمیت و کیفیت کار، در هنر و حرفه خود سرعت و موفقیت خواهند داشت. ... دهکده جهانی ضرورت پرداختن به کل نظام بین المللی را ایجاد کرده است. کلید تربیت در این حوزه ارتباطات است. در شرایط قرن بیست و یکم، ملت هایی که بتوانند رنگ و بوی محلی خود را حفظ کنند، اما در عین حال، بهترین های انیشه، هنر، تکنیک، ادب و علم را از دیگران گلچین کنند، دروازه های موفقیت را به روی خود باز خواهند کرد."[۱] سریع القلم این رویکرد را داشتن یک نگرش کلان جهانی در نظام تربیتی یک جامعه می نامد. نگرشی که با توجه با گسترش جهانی اندیشه در باره آزادی انسان و حقوق بشر و ریشه های آن در قدرت تفکر انتقادی افراد در نظام تربیتی خود اصا تنوع در تفکر و عمل را بپذیرد و خود را در گذشته ها و دیوارهای آهنین محصور نکند. تنوع پذیری، با حفظ اصالت منافات ندارد. منظور از استفاده از پیامد های مثبت جهانی شدن، ترویج یک نگرش کلان جهانی برای آموزش و پرورش افراد به منظور آماده سازی آنها برای استفاده از فرصتهای جهانی توسعه انسانی و اجتماعی می باشد.[۲]

از جمله پیامدهای دیگر جهانی شدن لیبرال برای نظام تعلیم و تربیت ملی ضرورت آموزش هنر معاشرت با دیگر جوامع و کشورها برای کسب منافع ملی است. اگرچه جهانی شدن موجود بر گفتگوی فرهنگها به عنوان اصل تنظیم کننده روابط افراد و جوامع تمرکز ندارد، در عین حال منطق لیبرالیسم جهانی رقابت اقتصادی است. رقابتی که نیازمند برخورداری از نوعی هنر و تربیت معاشرت با دیگر افراد و جوامع برای کسب فرصتهایی سود آور است. اگر جامعه ای بخواهد نظام تعلیم و تربیت خود، چه در زمینه نهادی های رسمی این نظام و در خصوص نهاد های غیر رسمی آن، را برای توسعه ملی مهیا سازد، یکی از راه کارها ایجاد ظرفیت برای افزایش توان مواجه هوشمندانه با دیگر کشور ها در راستای منافع ملی است. جهانی شدن لیبرال با ایجاد فضای رقابت اقتصادی در سطح جهانی این پیامد را برای نظامهای تعلیم و تربیتی دارد که آنها باید از طریق نهاد هایی مانند مدرسه، دانشگاه، خانواده و رسانه ها افراد و گروه های اجتماعی ظرفیت مواجه هوشمندانه به فرصتهای جهانی را بهبود بخشند.

یکی از ضرورتهای زندگی در جوامع توسعه یافته داشتن مهارت محاسبه عقلایی فرصتهای سود آور و کشف ابزار های لازم برای دستیابی به آن فرصتها است. در اثر جهانی شدن لیبرال این روحیه محاسبه گرایی،

---

[۱] محمود سریع القلم، **ضرورت های تربیتی برای انسان قرن بیست و یکم**، در سریع القلم ***عقلانیت و توسعه یافتگی ایران***،(تهران:نشر فرزان روز) ۱۳۹۰، صص ۲۳۳-۲۳۲.

[۲] همان، ص۲۳۳.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

بدلیل تمرکز بیشتر بر منطق رقابت اقتصادی، دارای ابعاد جهانی شده است. امروزه افراد و گروهها بدون داشتن عقلانیت و مهارتهای محاسبه نمی توانند از فرصتهای جهانی شدن برای توسعه ملی استفاده لازمه را بعمل آورند. توانمند سازی نظام تعلیم و تربیت در این بعد مستلزم درک اهمیت ورود فعالانه در صحنه رقابت اقتصادی جهانی و نیز داشتن برنامه هایی برای پرورش نیروی انسانی در این راستا است. همانطوریکه سریع القلم می گوید، در جهان امروز "جامعه ای که محاسبه ندارد، آینده ندارد و انسانی که فاقد تربیت محاسبه گرایانه است، سرگردان خواهد بود. جامعه ای که محاسبه را در نظام آموزشی خود نمی گنجاند، نباید انتظار توسعه یافتگی را داشته باشد. محاسبه گرایی، به روشنی عقیده و آرمان نیازمند است، تا در قالب آن به دقت، ظرافت، آینده نگری و عقل گرایی متوسل شود. هر خصلتی، تربیت می خواهد و نظارت. آموزش می خواهد و هدایت. ... محاسبه گرایی در جامعه ای محقق می گردد که در آن علم، احترام و قداست داشته باشد."[۱] جهانی شدن افراد وکشورها را وادار به تقویت محاسبه گرایی کرده و نظام تربیتی آنها را در این خصوص متاثر می سازد.

در کنار این پیامد های مثبت، جهانی شدن لیبرال پیامد های منفی نیز برای تعلیم و تربیت در سطح ملی داشته است. از جمله این پیامدها، سوق دادن جامعه و در پی آن نظام تربیتی آن بسوی نوعی رقابت گرایی و نیز مصرف گرایی است. اگرچه آماده شدن افراد و گروه های اجتماعی برای ورود در یک رقابت جهانی دارای ابعاد مثبتی است. اما تمرکز بر اصل رقابت و عقلانیت محاسبه ای می تواند ذهن و روح افراد را به سمت و سویی سوق دهد که با ارزشهای انسانی سازگار نباشد. تربیت افراد و گروه های اجتماعی صرفاً برای کسب سود بیشتر بدان معنی است نظام تربیتی از ایجاد ظرفیت برای توانمند سازی آنها در راستای گفتگو با دیگر جوامع و انسانها برای دستیابی به یک تفاهم فرا- ملی غفلت می کند. غفلت از یک چنین ظرفیت سازی ای موجب می شود تا جامعه نتواند از فرصتهای جهانی برای یک تعامل همه جانبه با دنیای در حال جهانی شدن استفاده کند.

اگرچه جهانی شدن لیبرال مبتنی بر گسترش رقابت اقتصادی در سطح جهانی است، جهانی شدن صرفاً فرصتهای اقتصادی برای توسعه ملی ایجاد نمی کند. همانطوریکه در قسمت بعدی بحث خواهد شد، جهانی شدن می تواند به جامعه ملی را به لحاظ فرهنگی و اجتماعی نیز برای دستیابی به اهداف توسعه ملی کمک کند. در این شرایط تکیه صرف بر ایجاد روحیه رقابت اقتصادی و آماده سازی نظام تعلیم و تربیت برای ورود به بازار های جهانی نمی تواند رویکرد واقع بینانه برای توانمند سازی همه جانبه نظام تعلیم و تربیت کشور به

[۱] نگاه کنید به: محمود سریع القلم، **ویژگیهای یک جامعه علمی و تحقیقاتی**؛ *فصل نامه سیاست علمی و پژوهشی*، شماره ۳، زمستان ۱۳۷۱، صص ۵۳-۴۳.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

شمار آید. در مقابل، آماده سازی این نظام برای کمک به توسعه ملی[۱] نیاز مند توجه به ظرفیت های فرهنگی و سیاسی جهانی شدن برای توسعه ملی می باشد. این موضوع ما را به سوی توجه به پیامد های یا الزامات یک الگوی ایده ال جهانی شدن، که در این مقاله از آن تحت عنوان *جهانی شدن گفتمانی* یاد شد، سوق می دهد. در قسمت بعدی این الزامات و پیامدها مورد بحث قرار می گیرند.

الزامات جهانی شدن گفتگویی برای نظام تعلیم و تربیت در راستای توسعه ملی

در حالی که جهانی شدن در شکل فعلی خود پیامد ها و الزامات خاصی را از نظر توانمند سازی نظام تعلیم و تربیت برای توسعه ملی در بر دارد. جهانی شدن مطلوب یا گفتگویی الزامات متفاوتی را برای نظام مذکور به همراه دارد. در قسمت های پیشین آورده شدکه نظریه های تربیتی، بویژه پس از رنسانس همواره بر نقش عقل و تفکر خلاقانه در دستیابی به زندگی خوب و توسعه اجتماعی تاکید داشته اند. این نظریه ها کارکرد نظام تربیتی جامعه را آموزش و پرورش قوای ذهنی افراد جامعه از طریق نهاد های رسمی و غیر رسمی تعریف کرده اند. در مباحث ارایه شده در باره الگوی جهانی شدن گفتگویی نیز آورده شد که این دسترسی به عقل انتقادی است که میتواند انسانها و جوامع را وارد یک گفتگوی عقلایی و انتقادی کرده که ثمره آن نزدیک شدن به یک توافق در مورد نحوه سازماندهی نظم جهانی است به گونه ای که توسعه همه کشور ها و افراد را مد نظر قرار دهد. حال سئوال آنستکه ایده آل تایپ جهانی شدن گفتگویی چه الزاماتی را برای نظام تعلیم و تربیت در سطح ملی در راستای دستیابی به اهداف توسعه ایجاد می کند.

موضوع آموزش برای جهانی شدن از جمله مباحثی است که هم در ادبیات مطالعات جهانی شدن و هم در ادبیات مسایل تربیتی مورد توجه قرار گرفته است.[۲] اما این مقاله سعی دارد که این موضوع را از دیدگاه عقل گرایی انتقادی و جهانی شدن گفتگویی که بر اساس منطق عقل گرایی انتقادی شکل گرفته توضیح دهد. از دیدگاه عقل گرایی انتقادی و جهانی شدن گفتگویی، برای آنکه بتوان افراد و جوامع برای ساختن یک نظم جهانی عادلانه و مردمی آماده ساخت، لاجرم باید آنها را وادار به شرکت در یک گفتگوی عقلایی و انتقادی در خصوص باورهای خود و دیگران کرد. همانطوریکه قبلاً بحث شد، اگر افراد و جوامع منطق عقل گرایی انتقادی را پذیرفته و مطابق آن نسبت به اصلاح باورهای غلط خود و پذیرش باورهای صحیح دیگران اقدام کند، یک فرایند یادگیری اجتماعی در سطح فرا–ملی شکل خواهد گرفت، که ثمره آن می تواند دستیابی به توافقی هنجاری در مورد بنیاد های نوین نظم جهانی باشد. الزامات چنین الگوی گفتگویی از جهانی شدن

---

[۱] نگاه کنید به: اینگمار فاجرلند، ***تعلیم و تربیت و توسعه ملی***، ترجمه سید مهدی سجادی، (تهران: انتشارات تربیت) ۱۳۷۰.

[2] L. Baul and S.J. Locatelli, ***Education for Globalization***, (USA: Santa Clara University Press), 2002.

همچنین نگاه کنید به، ادگار مورن، ***آموزش و جهانی شدن***، ترجمه حمید جاودانی (تهران: انتشارات موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه ریزی) ۱۳۸۴.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

برای نظام تعلیم و تربیت در راستای توسعه ملی آنستکه که این نظام باید افراد را برای پذیرش محدودیت های نگرش ها و باور های خود و اصلاح نقاط ضعف خود آماده کند. بعلاوه چنین نظامی باید افراد را برای بررسی و نقد باورها و نظامات فکری دیگر، از موضع استقلال فکری، تربیت کند. این ظرفیت سازی ها که می تواند از کانالهای تربیتی مختلف -- از مدرسه گرفته تا دانشگاه، از خانواده گرفته تا رسانه های عمومی-- افراد و گروه های اجتماعی را برای بازسازی جهانی شدن در راستای دستیابی به جامعه جهانی از شهروندان برابر و آزاد آماده کند.

منافع ایجاد چنان جامعه جهانی برای توسعه ملی، بویژه برای توسعه در جهان در حال پیشرفت، دارای ابعاد مختلفی است که هر یک دارای اهمیت زیادی هستند. اولاً در صورت آماده سازی و پرورش ذهنی افراد برای پذیرش منطق عقل گرایی انتقادی و جهانی شدن گفتگویی افراد می تواند از طریق توافق در مورد یک نظم جهانی عادلانه و مردمی از بسیاری از فشارهایی که جهانی شدن لیبرال و سرمایه دارانه بر جامعه و اقتصاد آنها وارد می سازد، جلو گیری کنند. این کار بویژه می تواند از طریق تاسیس نهاد های جدید حکومت جهانی صورت گیرد که نسبت به خواست شهر وندان جهان پاسخگو باشند. بنابرین نظام تعلیم و تربیت ملی نقشی قابل توجه در کمک به ایجاد یک دمکراسی جهانی ایفاء خواهد کرد. تنها در اثر آگاهی همه شهر وندان جهان در اثر آموزش و تربیت است که میتوان آنها نسبت به حقوق خود وافق کرد. ایجاد نهاد های دمکراتیک در حکومت جهانی میتواند از یکجانبه گرایی-- که معمولاً در اثر سلطه کشورهای پیشرفته صنعتی بر تصمیمات بین المللی-- ناشی می شود، جلوگیری بعمل آورد. چنان تصمیماتی در صورت اصلاح ساختار حکومت جهانی می تواند در خدمت توسعه ملی در کشورهای در حال پیشرفت و ضعیف باشد.

نقش توانمند سازی نظام تعلیم و تربیت برای توسعه ملی از طریق مشارکت عقلایی و انتقادی در جهانی شدن گفتگویی را می تواند از نظر تاثیر آن بر اصلاح ساختار اقتصاد جهانی نیز مشاهده کرد. اگر افراد و گروه های اجتماعی به لحاظ ذهنی به گونه ای پرورش یابند که بتواند با گفتگو های انتقادی و عقلایی خود با دیگر انسانها و جوامع یک نظم جهانی عادلانه و مردمی را پایه ریزی کنند، آنها در کنار ایجاد یک مردم سالاری جهانی می توانند پایه های یک اقتصاد جهانی رقابتی و عادلانه را نیز فراهم آورند. همانطوریکه در مباحث قبلی آمد، جهانی شدن اقتصاد در شکل فعلی خود به یک اقتصاد جهانی رقابتی و عادلانه منتهی نشده است. این وضعیت اثرات منفی قابل توجهی را برای اقتصادکشورهای کم توسعه و در حال توسعه در پی داشته، به گونه ای که در برخی موارد به مثابه مانعی برای توسعه ملی آنها عمل کرده است. در این شرایط بازسازی نظام تعلیم و تربیت برای آماده سازی افراد جهت مشارکت سازنده در جهانی شدن گفتگویی از طریق تاثیری که بر

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

اصلاح نهاد های و ساختار اقتصاد جهانی می گذارد نقش مهمی در توسعه ملی بویژه در کشورهای در حال پیشرفت ایفاء خواهد کرد.

در پایان بایدگفت که عقل گرایی انتقادی-- به عنوان یک نظریه معرفت شناختی-- بواسطه تاثیری که بر نظریه کنش انسانی و نیز بر نظریه جامعه شناختی یک نظم اجتماعی مطلوب می گذارد، هم دیدگاه ما درباره جهانی شدن موجود و مطلوب را تحت تاثیر قرار می دهد و هم نگرش ما به نظریه های تربیتی و رابطه بین جهانی شدن و نظام تعلیم و تربیت در راستای دستیابی به اهداف توسعه ملی را متاثر می سازد. با پذیرش منطق معرفت شناختی عقل گرایی انتقادی این امکان بوجود می آید که با پرورش انسانهای نقاد و عقل گرا بتوان نظم های اجتماعی بهتری را در سطوح ملی و جهانی ایجاد کرد. این منطق معرفت شناختی ما را بسوی درک نقش و کارکرد مهم تعلیم و تربیت در ساختن دنیایی عادلانه و مردمی هدایت می کند. نوسازی نظام تعلیم و تربیت برای پرورش انسانهای عقل گرا که از موهبت الهی عقل برای نقد سازنده خود و دیگران در راستای دستیابی به زندگی بهتر فردی و اجتماعی ضرورتی است که ثمره کابرد عقل گرایی انتقادی برای شناخت بهتر دنیای در حال جهانی شدن معاصر و مواجه هوشمندانه با آن است.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

منابع فارسی و انگلیسی

ساسکیا ساسن، ***جامعه شناسی جهانی شدن***، ترجمه مسعود کرباسیان، (تهران:نشر چشمه) ۱۳۸۹.

رولند رابرتسون، ***جهانی شدن: تئوریهای اجتماعی و فرهنگ جهانی***، (تهران: نشر ثالث) ۱۳۸۵.

آنتونی گیدنز، ***گفتارهایی در باره جهانی شدن***، ترجمه علی اضغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب(تهران: انتشارات علم و ادب) ۱۳۷۹

ماکس وبر، ***روش شناسی علوم اجتماعی***، ترجمه حسن چاوشیان، (تهران: نشر مرکز) ۱۳۸۲

پیتر وینچ، ***ایده علم اجتماعی وپیوند آن با فلسفه***، ترجمه زیر نظر سمت (تهران: انتشارات سمت) ۱۳۷۲

کارل پوپر، ***حدسها و ابطالها***، ترجمه احمد آرام (تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی) ۱۳۷۵

توماس هابز، ***لویاتان***، ترجمه حسین بشریه (تهران: نشر نی)، ۱۳۸۹.

جان لاک، ***رساله ای درباره حکومت***، ترجمه حمید عضدانلو،(تهران:نشر نی)،۱۳۸۸.

ایمانول کانت، ***درسهای فلسفه اخلاق***، ترجمه منو چهر صانعی دره بیدی، (تهران: انتشارات نقش و نگار) ۱۳۸۸،

چارلز راجین و دانیل شیریو، **نظام جهانی امانول والرشتین: جامعه شناسی و سیاست به عنوان تاریخ**، در اسکاچپول، ***بینش و روش در جامعه شناسی تاریخ*** (۱۳۸۹).

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

میخائیل گورباچف، ***دومین انقلاب روسیه، پروستریکا***، ترجمه عبدالرحمان صدریه (تهران : نشر آبی) ۱۳۶۶

نیکلاس استرن، ***جهانی شدن، رشد و فقر:پژوهشی در طراحی اقتصاد همبسته جهانی***، ترجمه صابر شیبانی اصل، (تهران: نشر نی ۱۳۸۷).

ولفگانگ برزینک، ***نقش تعلیم و تربیت در جهان امروز***، ترجمه مهر آفاق بایوردی (تهران: مرکز نشر دانشگاهی) ۱۳۷۱.

امان الله صفوی، ***روند تکوینی و تطبیقی تعلیم و تربیت جهانی در قرن بیستم***، ترجمه ئ تالیف، (تهران: انتشارات رشد) .

محمد جعفر پاک سرشت، **نظریه های تربیتی و چالشهای نظریه پردازی در آموزش و پرورش در ایران**، *فصلنامه نو آوریهای آموزشی* ، شماره ۲۰، سال ششم، تابستان ۱۳۸۶

جرالد گوتک، ***مکاتب فلسفی و آراء تربیتی***، ترجمه محمد جعفر پاک سرشت، (تهران: انتشارات سمت) ۱۳۸۵.

محمود سریع القلم، **ضرورت های تربیتی برای انسان قرن بیست و یکم**، در سریع القلم ***عقلانیت و توسعه یافتگی ایران***،(تهران:نشر فرزان روز) ۱۳۹۰.

محمود سریع القلم، **ویژگیهای یک جامعه علمی و تحقیقاتی**؛ *فصل نامه سیاست علمی و پژوهشی*، شماره ۳، زمستان ۱۳۷۱.

اینگمار فاجرلند، ***تعلیم و تربیت و توسعه ملی***، ترجمه سید مهدی سجادی، (تهران: انتشارات تربیت) ۱۳۷۰.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

ادگار مورن، ***آموزش و جهانی شدن***، ترجمه حمید جاودانی (تهران: انتشارات موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه ریزی) ۱۳۸۴.

J. Alexander, ***The Meaning of Social Life: A Cultural Sociology***, (UK: Oxford University Press) 2003.

L. Baul and S.J. Locatelli***, Education for Globalization***, (USA: Santa Clara University Press), 2002.

Talcott Parsons,***The Structure of Social Action***m (USA:The Free Press) 1968.

Jurgen Habermas,***The Theory of Communicative Action***, vol 1, (London: Polity Press) 1981.

Jan Aart Scholte, "**Globalisation Studies, Past and Future: A Dialogue of Diversity**," (Warwick University: *CSGR Working Paper* No.135/04).

J. Hedericks and C. Peter, **Ideal Type and Sociological Theory**, *Acta Socilogica*, 16 (1) 1973.

Immanel Wallerstein, **Globalization or the Age of Transition**? *International Sociology*, vol. 15(2) 2000

David Held, **Global Convent: Social Demorcay Alternative to the Washington Consensus,** (UK, Polity: 2004)

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

Roland Robertson, **Globalization: Culture and Social Theory**, (UK, Sage Publication:1998)

Martin Shaw, **Theory of the Global State; Globality as Unfinished Revolution** (UK, Cambridge Univeristy Press: 2000)

Mark Notturno, ***Science and the Open Society***, (Hangray: Central Europeain Univeristy) 2000

Karl R. Popper, **The Logic of Social Sciences** in Adonor at al, ***The Positive Dispute in German Sociology*** (New York: Harper and Row Publisher) 1976.

Karl R. Popper, ***Realism and the Aim of Science***, (London: Routledge),1983.

Geoffrey Stokes, ***Popper: Philosophy, Politics and Scientific Method***, (London: Polity Press), 1998

Hans Joas, ***The Creativity of Action***, (London: Polity Press) 1996

David Held et al, **Global Transformation**, (Cambridge: Polity Press), 2000

G. Modelski, et al, **Globalization as Evolutionary Process: Modeling Global Change**, (London: Routledge) 2008.

Robert Keohan, **Hobbes's Dilemma and Institutional Change in World Politics**, (1995)

Morlc Sonle, ***Gorbachov, Man of the Twentieth Century*?** (London: Hodder Education), 2008

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]

S. Schumuker and P. Zoigo-Lobaton, "**Financial Globalization: Opportunities and Challenges for Developing Countries**," World Bank, Washington D.C, Processed.

Geoffrey Garrett,"**The Causes of Globalization**,"*Comparative Political Studies*, (2000).

A. Maddison, ***The World Economy, A Millennial Perspective***, (Paris: OECD) 2001.

C. Geertz, ***The Understanding of Cultutes***,(USA: Basic Books) 1993.

P. J. Wynne, ***Theories of Education***, (New York: Harper and Row), 1963.

J. Bloom and R. Hobson, ***Theories of Education***, (Sydney: John Wily and Sons), 1974.

John Dewey, ***Experinces and Nature***, (La Salle, Illinois: Open Court) 1961.

[Downloaded from isoedmag.ir on 2026-11-18]